

مزار پیر نور  
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلثه ما کان عندک حق حب علی قلوبنا و کاسه شراب مَحَبَّتک علی سائر قلوب  
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین  
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشبه زمانی و عارف  
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و  
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السمرودیة طریقت الصوفیه المحققین الکاملین  
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل  
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و  
 الفاجرین و الفاجرات و الجابرین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین  
 و النعيدات و النفاق و النفاق و ذاب الی و اسلخه و اسلخه الی ملحدین مردوده مردودی

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل  
 السنه و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هایبان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت  
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی  
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهی مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهی کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا



مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن



تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.



مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
165-75-44 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان  
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان  
و امشایان ستمداران حق را مانع پسنداند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند زیادت و تعدد است راست میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف  
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمان پاک است و سرکشان  
دین هم مشهوره های مانع پسندند و پیران خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و بیاید نام نهاد مسلمان در قرآن و حدیث  
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نهاد مسلمان گوشت مگ و خر و پتک و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است  
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نبود و همجنس دشمن مسلمان نبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و  
فیسوک حاجی جب خان مزاج و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی  
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید  
سر بر بند نیاید خاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.

آن شخصیک حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.















# مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ برس سے زائد ہر روز صبح و شام اور تیس دنوں کے بعد سید کو منن علیہ السلام و علی  
 اٰلہ الصلوٰۃ والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بہ استن احکام ضروریہ فقہیہ و در بیان آنکہ  
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اور تعالیٰ سے باید طلبید کہ تمہارا اللہ سبحانہ  
 و عما قالہ تقدیر سعادت و آرزین منوط بتابعیت سید کو منن است علیہ و علی اٰلہ الصلوٰۃ  
 والسلام علیہم اجمعین و انہما و انکھما برنجیکہ علماء اہل سنت و جماعت علیہم السلام  
 اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرو و ثانیاً علم حلال و حرام  
 و فرض واجب و مست و مندوب و بیلح و مشتبہ حاصل باید نمود و علم بمقتضای این علم نیز  
 و رکار است بعد از حصول این دو پنج اعقاد و عملی اگر سعادت آرزوی مد و فرمایہ نظران  
 عالم قدس سیر آید و یکد و ہما تحت القضاہ دنیا سے ہونی کرانی آن نمیکند کہ آن را از  
 مطالب شمرند و حصول مال و جاہ اور از مقاصد انکارند بلکہ بہمت باید بود و از حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بوسیلہ یا بوسیلہ اور تعالیٰ باید طلبید تصریح کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون  
 التفات نمودہ ہمتی خواستہ اند کہ شریعہ لکم سلاماً و غانماً لاجت خواہند نمود اما یک  
 شرط امرعی دارند و ان وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را و تفرقہ  
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ بجا ہمد جاوہر کہ ہمہ جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ  
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الحیۃ و استقامت کرم  
 فرماید و السبح لہ علی ہر اتبع الہدی و الذمہ متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی اٰلہ  
 الصلوٰۃ و الخیات

علمی از علم  
 سید کو منن  
 علیہ السلام  
 و علی اٰلہ  
 الصلوٰۃ و  
 السلام  
 علیہم اجمعین  
 و انہما و انکھما  
 برنجیکہ علماء  
 اہل سنت و  
 جماعت علیہم  
 السلام  
 اولاً تصحیح  
 عقائد بمقتضائے  
 آرائی صائبہ این  
 بزرگواران  
 باید کرو و  
 ثانیاً علم  
 حلال و حرام  
 و فرض واجب  
 و مست و مندوب  
 و بیلح و مشتبہ  
 حاصل باید نمود  
 و علم بمقتضای  
 این علم نیز  
 و رکار است  
 بعد از حصول  
 این دو پنج  
 اعقاد و عملی  
 اگر سعادت  
 آرزوی مد و  
 فرمایہ نظران  
 عالم قدس  
 سیر آید و یکد  
 و ہما تحت  
 القضاہ دنیا  
 سے ہونی  
 کرانی آن  
 نمیکند کہ  
 آن را از  
 مطالب  
 شمرند و  
 حصول مال  
 و جاہ اور  
 از مقاصد  
 انکارند  
 بلکہ بہمت  
 باید بود  
 و از حق  
 سبحانہ  
 و تعالیٰ  
 بوسیلہ  
 یا بوسیلہ  
 اور تعالیٰ  
 باید طلبید  
 تصریح کار  
 نیست و  
 غیر این  
 ہمہ ہیج  
 چون  
 التفات  
 نمودہ  
 ہمتی  
 خواستہ  
 اند کہ  
 شریعہ  
 لکم  
 سلاماً  
 و  
 غانماً  
 لاجت  
 خواہند  
 نمود  
 اما یک  
 شرط  
 امرعی  
 دارند  
 و ان  
 وحدت  
 قبلہ  
 توجہ  
 است  
 قبلہ  
 توجہ  
 را  
 مستعد  
 و  
 ساختن  
 خود  
 را  
 و  
 تفرقہ  
 انداختن  
 است  
 مثل  
 مشہور  
 است  
 کہ  
 ہر  
 کہ  
 بجا  
 ہمد  
 جا  
 وہر  
 کہ  
 ہمہ  
 جا  
 ہیج  
 جا  
 حضرت  
 حق  
 سبحانہ  
 و  
 تعالیٰ  
 بر  
 جاوہ  
 شریعت  
 مصطفویہ  
 علی  
 صاحبہا  
 الصلوٰۃ  
 و  
 السلام  
 و  
 الحیۃ  
 و  
 استقامت  
 کرم  
 فرماید  
 و  
 السبح  
 لہ  
 علی  
 ہر  
 اتبع  
 الہدی  
 و  
 الذمہ  
 متابعتہ  
 المصطفیٰ  
 علیہ  
 و  
 علی  
 اٰلہ  
 الصلوٰۃ  
 و  
 الخیات











مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب  
**313-290-243-221-168-66** یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت سنی  
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مر که این  
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بود بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم کردن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل  
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نرود الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه  
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انخاص صورت کیر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی صیب بیکونه غیر حضور بی نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر موط فقا و بنا ملوک جناب و تجلیات به عورات میله و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
 پشیمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در  
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث بیکونه فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-  
**313-290-243-237-221** میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بانیاء، اولیاء الله، قابل باشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکملات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه ذاکرین اولیاء الله جذب، و جدور قس علقه ذاکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشمارد که کدام را در بیان است برای  
مومنین و مسلمانان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب، و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پیوسته است با اولیاء الله ستر از صد سال عبودت بی ایمانی در صد سال عبودت کننده و سینه و قلب انوار  
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. الله (ج)

99 اسم مشهور در یک نام الله اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، سبوحه الله، و در پیشان از الله طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول از صد عالمان شیر  
دل را که از جیب پوست بز ساخته میشود که عمل شیطانی است و خدا در آن و خدا در آن زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک  
ذاکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی الله خبر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و مومنین که به یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقلان و تفرقه بلای این مشق محبت را در که در دنیا نمیداند و هر  
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلای است و مثال مثل دیگر که یک کاسه حرام را چند عالم که در آن خبری خوردن - عالم اول غذا را ناپسندیده میگوید مخ است و عالم دوم غذا را ناپسندیده میگوید شیرین است و عالم  
سوم غذا را ناپسندیده میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافرا ناپسندیده میگوید صحیح است - و هر عالم و هر که به از ذاکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنیاد نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بانیاء، اولیاء الله، قابل باشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکملات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عدالت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که حرام ز پیشه مردم خودشان هم مردم میباشند عاقلان بی عمل از خارج حیات بینند سینه غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصاف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث  
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس م تحلیس م که هر کس قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دانش را نشد نمونده ناموس می شد او کاست آید که کدام ملک به فروش رسانیده چه شده  
باید جلد و بشد حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نداشت است پیوسته نداشت و مومنی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و قتل غیر مومنی را به حق شربت دیدن و  
نذرت و آن شخص میگوید که در آن حد قوی توفیق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری قبادش قبول میخواند تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب بر تر از  
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عمل همین است و آینه هر یک تفرقه قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نام ایامین پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نذر و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به  
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت کتب با صد بار در نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه  
میکنند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ایلات تعلق دارد که در آن عالم  
نام نهاد و مکتوبات فوق ندارد بهر تریزین عالمان بی عمل و این اشخاص ولایت دارد که کتاب (48.33.53) این امانت است که در - باقی یک دلیل پس است ما با عالم نام قرآن نغمه شده به هم کم  
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بانیاء، اولیاء الله، قابل باشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکملات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان حقیقت جاهلی و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد  
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق به شرزان باشد چنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند



ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای خود را از زبان است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانسان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجایی جریه کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان داری میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل زهر مل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر نشد یکدیگر از هر دو ضدین در یک جامع میشوند و جمع کردن آن حال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) 289-276-163  
بید ماکر یک کتابت به اساس کتابت فریاد مباد ند که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان خلق واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و او ایاء الله قابل و عینه دارد و از جودت سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام یعنی اهل ثانی خود را ستایند و یک کتابت (163-274-274)  
186-259 اولیات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت (54-54)  
255-186 او کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابت در تمام فواید مسلمانان اول علم شریعت اسلام دست است و دوم عقایق اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار و دقتا در اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندانند که در راه راست گمراه نموند و دست بی راه نموند و کفر خلق را صبر این نمودن و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت (276-289-266) اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نمودند اما یک صحیح کرم آن یک وفادار و آدشت نمودند و در است حال خود محنت کشید.

کتابت (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت بید را در شریعت را بر پیش کیم و تارتی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام بید کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زبان پادشاه حاضر در زمان و امیران قوم و وقت حاضر حقوق بید کرده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند. برادران و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شان منی شوند.  
برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سنیست و بیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان بید یک آواز بگویند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموند مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیتوانند صلح بید باز بنمایند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زود که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت





## مکتوب شماره ۸۰

بمیزر افتخار احد حکیم صدور ریافته در بیان آنکه فرقنا جیه از بهشتا دوسه فرقنا است و عبادت  
 است و در مکتوبش فرق تبشیر و تکیلیات است ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت صلیتی  
 علی صاحبها الصلوات و السلام و التحیة استقامت از زلفی فرمایده صرحه کاذب این است غیر  
 این همه بیسج و هر فرقنا از بهشتا دوسه گروه مدعی اتباع شریعت است و جانیم نجات خود  
 عمل جزیب بمثل الذبیم فیرجوز بقدر وقت شائست اما وسیله که پیغمبر صادق علیه  
 الصلوات و آخصلها و سلمین السلامات است سئلها تبشیر فرقنا واحد و ناجیه از ان فرق تبشیر  
 فرموده است آنست الذین هم علی ما کان علیهم و آخصلها یعنی آن فرقنا واحد و ناجیه  
 آنا نذکر ایشا مان بر طریقه اند که من بر آن طریقم و اصحاب من بر آن طریق اند و ذکر اصحاب  
 با وجود کفایت بذر صاحب شریعت علیه الصلوات و التحیة دین موطن بر است آن توان  
 بود که تا بداند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منو طریقات با طریق ایشان  
 و پس چنانکه حق سبحان فرموده من یطیع الرسول فقد اطاع الله پس اطاعت رسول تعین اطاعت  
 حق آمد سبحان و خلاف اطاعت او صک الله تعالی علیک و علی آلک و علی جمیع مسلمین  
 و تقدس جماعت که اطاعت خدا می را بجز سلطانه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند  
 حق سبحان از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشانان بنمایده آنها که می فرماید تبشیر بگذرد آن  
 یتبرأ من الله ورسوله و یغو لون المؤمنین ببعضهم و بعضهم یغو لونکم و یغو لونکم ان یتخیلوا

در معرفت  
 لطف حق سبحان و تعالی  
 و در بیان  
 آنکه فرقنا جیه از  
 بهشتا دوسه فرقنا  
 است و در مکتوبش  
 فرق تبشیر و تکیلیات  
 است ذلک حق سبحان  
 و تعالی بر جاوه  
 شریعت صلیتی علی  
 صاحبها الصلوات  
 و السلام و التحیة  
 استقامت از زلفی  
 فرمایده صرحه کاذب  
 این است غیر این  
 همه بیسج و هر  
 فرقنا از بهشتا  
 دوسه گروه مدعی  
 اتباع شریعت است  
 و جانیم نجات  
 خود عمل جزیب  
 بمثل الذبیم  
 فیرجوز بقدر  
 وقت شائست  
 اما وسیله که  
 پیغمبر صادق  
 علیه الصلوات  
 و آخصلها و سلمین  
 السلامات است  
 سئلها تبشیر  
 فرقنا واحد و  
 ناجیه از ان  
 فرق تبشیر  
 فرموده است  
 آنست الذین  
 هم علی ما  
 کان علیهم  
 و آخصلها  
 یعنی آن  
 فرقنا واحد  
 و ناجیه  
 آنا نذکر  
 ایشا مان  
 بر طریقه  
 اند که من  
 بر آن  
 طریقم و  
 اصحاب من  
 بر آن  
 طریق  
 اند و ذکر  
 اصحاب با  
 وجود  
 کفایت  
 بذر  
 صاحب  
 شریعت  
 علیه  
 الصلوات  
 و  
 التحیة  
 دین  
 موطن  
 بر است  
 آن توان  
 بود که  
 تا بداند  
 که  
 طریق  
 من  
 همان  
 طریق  
 اصحاب  
 است و  
 طریق  
 نجات  
 منو  
 طریقات  
 با  
 طریق  
 ایشان  
 و پس  
 چنانکه  
 حق  
 سبحان  
 فرموده  
 من  
 یطیع  
 الرسول  
 فقد  
 اطاع  
 الله  
 پس  
 اطاعت  
 رسول  
 تعین  
 اطاعت  
 حق  
 آمد  
 سبحان  
 و  
 خلاف  
 اطاعت  
 او  
 صک  
 الله  
 تعالی  
 علیک  
 و  
 علی  
 آلک  
 و  
 علی  
 جمیع  
 مسلمین  
 و  
 تقدس  
 جماعت  
 که  
 اطاعت  
 خدا  
 می  
 را  
 بجز  
 سلطانه  
 خلاف  
 اطاعت  
 رسول  
 تصور  
 کرده  
 اند  
 حق  
 سبحان  
 از  
 حال  
 آنها  
 خبر  
 میدهد  
 و  
 حکم  
 بکفر  
 ایشانان  
 بنمایده  
 آنها  
 که  
 می  
 فرماید  
 تبشیر  
 بگذرد  
 آن  
 یتبرأ  
 من  
 الله  
 و  
 رسوله  
 و  
 یغو  
 لون  
 المؤمنین  
 ببعضهم  
 و  
 بعضهم  
 یغو  
 لونکم  
 و  
 یغو  
 لونکم  
 ان  
 یتخیلوا

عنه تربطت قبول اندر سره درون نماز نشود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در ساحتی فیه دعوی اتباع آن سرور  
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم  
 اجمعین دعوی باطل است بل آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه  
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم علی شقی  
 الا انهم هم الکا ذن من مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب  
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم  
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اول  
 بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطر میان ایمان  
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علن هذا القیاس سائر الذریع  
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله  
 من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه  
 و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است  
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود  
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلهم فی القعدله و الصندی و التسلیم  
 سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که  
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع  
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است انهم و غیره  
 مذکوریم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیثی که در کتابهاست و از اهل سنت و جماعت است ۱۳

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در ساحتی فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بل آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم علی شقی الا انهم هم الکا ذن من مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اول بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطر میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علن هذا القیاس سائر الذریع و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلهم فی القعدله و الصندی و التسلیم سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی بگویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است انهم و غیره مذکوریم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتے سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود



در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء  
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته  
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان  
 محض افترا است بلکه آن انکار منی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول  
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح  
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان  
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم  
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای  
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را  
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنچه تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست  
 تر تقییه را آنچه راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک  
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون  
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد  
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمن با ینست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس  
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
 متصور بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم  
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف  
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر  
 امکان صرف آن  
 من مخالفت نیست  
 کجاست

تکلیف است  
 در اسلام

تکلیف بر هر مسلمانی است  
 در هر حال و در هر وقت  
 و در هر مکان و در هر حال  
 و در هر حال و در هر وقت  
 و در هر مکان و در هر حال









# مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی صدریافته در ترجمه و تصحیح: میرزا ابوبکر شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
تالیف: میرزا محمد علی رفیعی کابلی  
تصحیح: میرزا ابوبکر شاد و ششم  
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی  
سال: ۱۲۸۶

مکتوب و شاد و ششم  
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی  
سال: ۱۲۸۶

۴۲  
مکتوب و شاد و ششم  
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی  
سال: ۱۲۸۶

اکبر بخت ضلالت است...  
و قول و انگار در ترجمه...  
و خلافاً از بدین...  
این کیفیت با...  
تعماد و بخت...  
و نوع است...  
مکتوب و شاد و ششم  
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی  
سال: ۱۲۸۶

مکتوب و شاد و ششم  
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی  
سال: ۱۲۸۶

مکتوب و شاد و ششم  
مطبع: مطبعه مطهریه کابلی  
سال: ۱۲۸۶





والمعروف

۴۳

اینکه از ما حدیثش در بعضی روایات  
 از آنکه آن حدیثست که در بعضی روایات  
 در کتابهاست که در بعضی روایات  
 در کتابهاست که در بعضی روایات  
 در کتابهاست که در بعضی روایات

تَسْكُنُوا بِهَا وَعَصُوا أَمْرًا بِالْعَاجِزِينَ وَإِنَّمَا الْعِدَّةُ لِلْمُؤْمِنِينَ إِنْ كَانُوا عَلَى بَدْعٍ وَمَا كُنْ  
 بِدْعَةٍ ضَلَّكَ لَكُمْ حَرْجًا بِهِ مَحْدُثٌ بِرَبِّتٍ بَشْدِهِ وَبِرَبِّتِ ضَلَّاتِ لِسْتٍ مِنْ رَبِّتٍ جِدَّةٍ وَبِوَالِدِنَا  
 أُتِيَ مِنْ رَأَى أَعَادِيثِ مُتَمَّيْمٍ يَكْرُوهُ أَنْتَ كَهَرَبِّتٍ أَنْتِ مَسْتِ اسْتِ تَخْتَصِمُ بَعْضُ بَعْضٍ مِنْ أَرْبِصٍ هَرَبِّتِ  
 سَيِّدُهُ يَرُو قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَا أَخَذْتُمْ قَوْمٌ بِدْعَةَ الْأَرْمِغِ مِثْلَهَا مِنْ الشَّدَقَةِ  
 فَتَسَاكَتْ بِسُدَّتِهَا كَمَنْ أَحْكَامَتْ بِدْعَةً وَعَنْ حَسَنَاتٍ قَالَ مَا ابْتَدَعَ قَوْمٌ كَيْدًا فِي  
 دِينِنَا إِلا كَفَرَ اللَّهُ مِنْ سُدَّتِهِمْ مِثْلَهَا شَرًّا كَيْفِي دُكْهَا إِلَيْهِمْ إِلَى قَوْمٍ الْفَيْصَامَةِ بِأَيُّ وَأَنْتَ كَه  
 بِبَعْضِ أَيْدِ عَتَمَا كَه عِلْمًا وَوَشَلِخِ أَنْ حَسَنَةٍ وَنَسْتَه أَنْ مَجْمُونِ نِيكَ مَلَاطِطُهُ نَوْدَه مِي آيِ عِلْمٍ مِي شُو دُ كَه  
 رَافِعِ مَسْتِ أَنْ مَشَلَا وَنَخْفِينَ تِيْتِ عَامِرٍ رَا بَعْرِتِ حَسَنَةَ كَقِفَتَه أَنْدَا الْكَوْمِينِ بِرَبِّتِ رَافِعِ مَسْتِ هَتِ  
 چو زیادلی برعد و مسنون که گفته قویب باشد نسخ است نسخ عین موقع و همچنین مشایخ ارسال فی شرا  
 بجانب سنتی چه سخن داشته اند و سنت و فترت ارسال آن چنین گفته است تا بر ظاهر است که این  
 بخت رافع سنت است و همچنین است آنچه علماء فریت نماز سخن داشته اند که با وجود اراده قلبی آن  
 نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و رَعَلَى إِلَهَةِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ ثَابِتِ نَشْدَه است  
 نهروایت صحیح و نهروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند  
 بلکه چون اناست می گفته که بفرمایید فرمودند پس نیت بزبان بخت باشد. و این بخت حسنه  
 گفته اند و این نیت سید اند که این بخت چه جائی نفع سنت که نفع فتنی مینماید چه بجز بآن که مشرک  
 بزبان گفتا مینماید و از غفلت قلبی بکندارند پس برین سخن رضی از فیض نماز که نیت قلبی یا استرو  
 میگرد و بعضا نماز بیس اند کلن لهذا القیاس سائر الثبتات و الخدات قالها یا بادا کلن  
 المسئلة ولو بوخیر من او جره والمایادة کسخر والشکر فقه تعلقکة یا اقصا علی متابعة  
 سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه و رَعَلَى إِلَهَةِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَاكَلَيْتُ عَلَى اقْتِدَارِهِ  
 سیدنا و علی علیه السلام اناوسن الطیبات اهلها

اینکه از ما حدیثش در بعضی روایات  
 از آنکه آن حدیثست که در بعضی روایات  
 در کتابهاست که در بعضی روایات  
 در کتابهاست که در بعضی روایات  
 در کتابهاست که در بعضی روایات

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مِمَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ  
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثَلِ أَمْرِ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى  
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةِ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبِيبُ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون  
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال  
 عند قال قال الله لعل الصلوة تذكركم  
 والله اعلم بالصواب والحمد لله رب العالمين  
 اعني قوله طمئنت به فقلادون





مکاتبات امام باقر علیه السلام در آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکاتبات برای استسلاسه قبول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صلاکه که نه دست اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نینداید درین، قاضیان کاینه و امینان، مامورین که درین راستراشند می معلوم میشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آمدن بسین فاسقان و عاقران و مشاء و توفیه کاه و میانه و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم دوستی با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمنی به شریعت موجب بجان محمد مصنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطیه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آسان آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، قاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نایکه از چهار امام مآجب و این باره سوال شد یک به دیگر نظر بستره اوند.

به عور مثال از چهار امام مآجب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش راستراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی اص استم آن نزد کار ریش بیلد من هر یله تراشم به بسین دلیل سنت است. امام اعظم نجف انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم میشود یا سب به کمل باشد به بسین دلیل گفتند که اگر ریش راستراشم چه می شود.

بچنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دارائی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نغم کنی بازم کم است



کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32  
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریح راجع مترب چون نذیق یعنی گوید آخرت توبه اش قبول نشود.  
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب میدهد گفت که گوید که نیکو زیاده است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاده است ما ملاکم. و عاقله زیاده است ما ساجد کم. عام سخنان زیاده است اما خاص اخاص  
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاده است اما خاص اولی الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته با معانی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آفتابان آورده.  
 به تعداد بیست و هفت است فی الله است بیست و هفت مریک است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج در اصل نبات باشد. سودا قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

گویی از یک پنجه را که از نام پنجه بران افکار کردن است و بجز زن سلطان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله افکار کردن از نام اولیا. افکار است و زن سلطان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشطان ابن و عمل شیاطین آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچگون غازی مرویدان مولوی شیبا. الله ارج ۱۹. مورد  
 الفتور و دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب گفته که به نصیحت ما عمل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت انوس ارزش ندارد.

گویی این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامت بر آفتاب.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته تا بجا گفت بیخ تمام آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاعل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت سنی آن را و حالات حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته استی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش را نسبت به نام گروه میسید با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر کار نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان دادن و او و مسنوت آخرت را هم که گذارش را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در آید و اهل شده و آن حالت از پیش در دنیا و اهل شده ظاهر آنکه برای سازود آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به گفتند پیش نامل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز پیش بر اوستی را قبول دار شد (4) از پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز پیش ترک سلامت را قبول دار باشد 70 آواز پیش ترک جامت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز پیش و خلعت قبول دار باشد (10) آواز پیش و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز پیش از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احد و یاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان به دینی قبول دار باشد (25) آواز پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز پیش برادر متبول دشمن دار باشد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت سلطان با جود رحمة الله علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فرایض محروم نماند و حرکتی که از فرض سستی نگیرد آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دار و آء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که چیت است بی شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت تمام کشت کرده و الله تعالی در تمام خلوقات پیدا کرده اول پاکیک



به آن مثل داده اگر از شوست پاک ندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از مثل خلی مکه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان مثل و شوست مرده داده و کدام انسان که شوست آن شخص به طب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان مثل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرقه است روایتش پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه ای از کلمه محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گسترش است که حدود نصد بار اندازه گسترش نمیشد سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تیس گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندازه اذیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رحمتی صادر شده که تبارش از جهت ضرورت دین است از ضرورت دین مکه کردن کنراست و فرقه ای گسترش نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهامی از طرف بنی مکه و بنی نضیر و بنی مکه در حقیقت از اسلام مکه است علیه خواجه توبه شده و معتزله از کلمات اولیا، الله مکه هستند و نام نهاد توبه شده و در زمان حاضر از اولیا، الله مکه هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانمان مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسله حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسله مثبت بکنیم و باطل پرست بیدید یک کتاب اهل سنت و اجماعت مثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقابل 72 فرقه کرده خواجه روایتش، شیعیان و غیره یک مناظره رسمی در مسجد مدینه کمال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و همچنین ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق بگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیر دارد از آن حرد و طرف استاده میکنند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرس و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکنند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم بگی میکنند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکنند و به آن لنگه خوشحال میشوند و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر بگی حکم میکنند و از بدی منیع میکنند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خود بخاطر فرقه و نهاد پیدا میکند مخلوق از بگی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از بگی مخلوق منیع میکنند و آن را به حکم میکنند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق بگوید که به ظاهر مسلمان مگر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترحم میکنند و خود قرآن برایشان لغت میکنند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا علیه باطل به تک بلکه و ظلم با حق کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق مثبت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عباد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقه نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که زنت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء مرغ و اولیاء الله در قبر زنده است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کینه غیر حرمه انداره کرده مرتضی‌المطین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیست کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر خود خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز خود تمام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد تمام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در استلذ به مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا و او میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز غیر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعینین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کند دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.



1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.



11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقش‌بندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقش‌بندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.



31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلماتها فتواد داد که مسلماتها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلماتها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

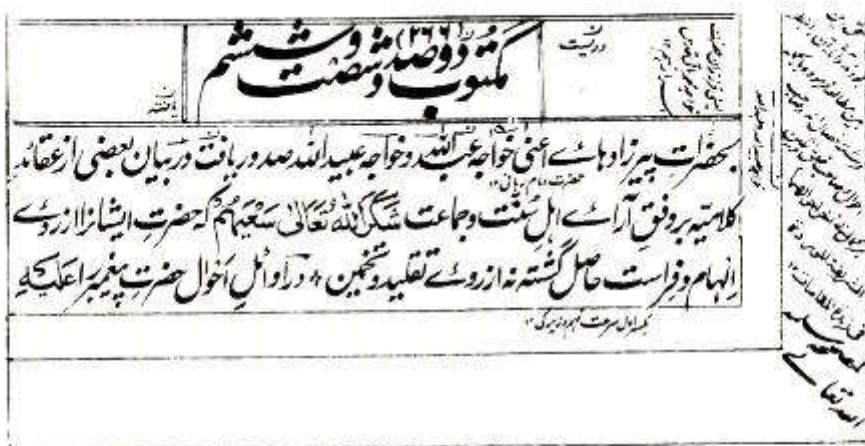
هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.



اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.





وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ ویده بودند که میفرمایند تو از جهت دان علم کلامی و این واقعه را  
 بحضرت خوانده نمودند که زانیده بود نماز آن روز حضرت ایشان را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز  
 عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر  
 و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی  
 از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت  
 سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب  
 سرت پسته و زولان غصیه و تر و خیر بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را  
 کرام معنی ما که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زگوار شام است و درین طریق سنی الف  
 بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما  
 فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان  
 یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این  
 اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا  
 و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چمن توجیه شریف شان کم  
 دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقل و مبرین که برین فقیر بخشاوند و تحقیق  
 آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف  
 است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن  
 و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است  
 بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر  
 رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد  
 از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از ظاهر نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زولان غصیه و تر و خیر بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را کرام معنی ما که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زگوار شام است و درین طریق سنی الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چمن توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقل و مبرین که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از ظاهر نماید اما معارف آگاه خود چه

و این واقعه را در هر مسئله از مسائل کلامیه را این روز عالجیده است و حکم خدا لیکن در اکثر مسائل موقت بشیخ ماتریدیه دارند و با بیان در فلاسفیه و غیر و یکو پیش ایشان در وقت عید و زمانه که مراد صوفیه را ناما فهمیده بصلالت رفته اند و در بیان بعضی از احکام فقوئیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کلمات طریقه علمیه نقشبندیه و التزم ایشان متابعت سنت را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس رقصان و طایفه ایشان از کمال شکر و تعجب سرت پسته و زولان غصیه و تر و خیر بعد الحیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات بحجاب مخدوف و او را کرام معنی ما که این فقیر از تافه و غرق احسانهاست و الدیر زگوار شام است و درین طریق سنی الف بی را از ایشان گرفته است و در حقی حروف این راه را از ایشان امر حقه و دولت اندراج الهما فی البدایت ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجیه شریف ایشان در دو نیم ماه این نا قابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور فاضل این اکابر را اعطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و انوار و سبب بر کیمیا و سبب کیمیا که بفضیل ایشان زوداده چه شرح و بدو چه بیان تفصیل آن نماید چمن توجیه شریف شان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید و اشکاد و قرب و سعادت و عاقل و مبرین که برین فقیر بخشاوند و تحقیق آن اطلاع ندانم و شهود و وحدت در کثرت و مشاهد کثرت در وحدت از عقدا و سبب این معارف است با جمله آنجا که نسبت نقشبندیه است و حضور فاضل این اکابر بنام این معارف بر زبان آوردن و نشان این شهود و مشاهد را بیان نمودن از کونه نظری است کارخانه این اکابر بلند است بهر تری است و قیاس نسبت ندارد و هر گاه این طور و سبب رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدت عمر سر خود را با نهال اقدام خدمت عتبه علمیه شما کرده باشد هیچ نه کرده باشد از تصدیقات خود چه عرض نماید و همیشه زندگی باسے خود چه از ظاهر نماید اما معارف آگاه خود چه



















والمعنى

عبارت این سخن نه آنست که حقیم بلکه آنست که فریق قسم و موجود حق است بمتجانسه و تغییر و تبدیل را  
 اذات وصفات و افعال و تعالی را نه نیست بمتجانسه من لا یعدید انما یعدی انما یکا یصفا له بکافی افعاله  
 یحد ذات الکی ان و آنچه صوفیه وجودیه تشریفات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل  
 و مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این تشریفات را در مرتب ظهورات کمال اوقتی  
 اعتبار کرده اند بلکه آنکه تغییر و تبدیلیه در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی  
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود و محتاج  
 و وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور  
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از  
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی  
 و تقدس کریم و ما خلقنا لیکون کلا لیس الا لیس لیس ای لیس فی حق منوید این معنی است  
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم  
 بجناب حق بود و مستحانکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقنا لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس  
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معرف شرم و بیو شرط معرفت ایشان کمالی حاصل نسیم  
 تعالی الله یعنی ذی کمال عالم الکی و او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات حدودت سر و غیر  
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ما بت است از جمله معرفت  
 کمال در و موجود اند موجود را در وجود ذات تکلی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت  
 و اراده و سماع و بصیر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود  
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند  
 از روی تعلق نمیشود صفات به با ذات توازن و کسب محقق همه متن حکمان فی  
 نفی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سنده نیز تغایر علمی و اتحادی کفایت و تغایر

انما لیس

110  
 در این سخن نه آنست که حقیم بلکه آنست که فریق قسم و موجود حق است بمتجانسه و تغییر و تبدیل را  
 اذات وصفات و افعال و تعالی را نه نیست بمتجانسه من لا یعدید انما یعدی انما یکا یصفا له بکافی افعاله  
 یحد ذات الکی ان و آنچه صوفیه وجودیه تشریفات نفس اثبات نموده اند نه از قبیل تغییر و تبدیل  
 و مرتبه و وجه که آن کفر و ضلالت است بلکه این تشریفات را در مرتب ظهورات کمال اوقتی  
 اعتبار کرده اند بلکه آنکه تغییر و تبدیلیه در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی  
 یعنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری هیچ چیز محتاج نبود و محتاج  
 و وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور  
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از  
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالی که عالم بجناب قدس او باشد تعالی  
 و تقدس کریم و ما خلقنا لیکون کلا لیس الا لیس لیس ای لیس فی حق منوید این معنی است  
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم  
 بجناب حق بود و مستحانکه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقنا لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس لیس  
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معرف شرم و بیو شرط معرفت ایشان کمالی حاصل نسیم  
 تعالی الله یعنی ذی کمال عالم الکی و او تعالی از جمیع صفات ناقص سمات حدودت سر و غیر  
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ما بت است از جمله معرفت  
 کمال در و موجود اند موجود را در وجود ذات تکلی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت  
 و اراده و سماع و بصیر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود  
 از وجود ذات و در خارج نفسی است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدمان برده اند گفته اند  
 از روی تعلق نمیشود صفات به با ذات توازن و کسب محقق همه متن حکمان فی  
 نفی صفات است چه ثفاة صفات مستزله و فلا سنده نیز تغایر علمی و اتحادی کفایت و تغایر



علمی الحاکم موجوده اند و گفته اند که مفهوم علم عقین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عقین مفهوم قدرت  
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس این تغییر وجود خارجی اعتبار کنند از نفاذ  
 صفات خارج نشوند و تغییر اعتباری که اینجاست بهمین نفعاً حکم گرفت و او تعالی قدیم و اولی است  
 و غیر او را قدیم و اولیت ثابت نبود مگر این بین برین حکم اجمال فرموده اند و هر سیکه قدیم و اولیت غیر  
 حق بکل وجهاً قائل گشته است تکفیر و منوره اند آنم غزالی ازین راه تکفیر این شیئاوت را فی  
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم میوه و صورت گمان برده اند  
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجده باقی صاحب کمال میفرمودند که شیخ  
 محی الدین بن العربی بقدم ازین کلمات قائل است این سخن از ظاهر مضمون باید داشت و محمول بر  
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قدا و مختار است از شائبه ایجاب و مطلق  
 اضطرار منتزعه و مبر است فلا سفیضی خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی  
 نموده و اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس و معطل و بکار داشته اند  
 و چون یک مشتق است که آن هم با ایجاب است از فانی سموت و ارض صا و رند است و وجود و جود است  
 بعقل تعالی داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را  
 یعنی سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چار باید که در وقت اضطراب و اضطراب را تعالی بعقل تعالی  
 آرد و حضرت حق سبحانه آنچه هیچ جرم کند که او را تعالی در وجود و جود است در غلبه نه داده اند گویند که  
 عقل تعالی است که به سبب جاد و جاد است تعلق دارد بلکه بعقل تعالی هم جرم ندارد که او را در وقوع بیات ایشان  
 نیز اختیار نیست این بید و نمان و حقیق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلاله اند کافران را تجب  
 بصحرت حق سبحانه که تعالی سے آید و وقع علیه از تعالی میطلبند بخلات این سفیهان و چون درین  
 بید و نمان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است سبب کفر و انکار است با حکما و منسب  
 و عدا و عداوت است با اخبار رسوله و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل

در معرفت  
 علم عقین مفهوم ذات است  
 علم عقین مفهوم قدرت است  
 علم عقین مفهوم ارادت است  
 علم عقین مفهوم عینیت است  
 علم عقین مفهوم اعتبار است  
 علم عقین مفهوم نفاذ است  
 علم عقین مفهوم تغییر است  
 علم عقین مفهوم ثابت است  
 علم عقین مفهوم غیر است  
 علم عقین مفهوم حق است  
 علم عقین مفهوم تکفیر است  
 علم عقین مفهوم منوره است  
 علم عقین مفهوم غزالی است  
 علم عقین مفهوم غیر ایشان است  
 علم عقین مفهوم نفوس است  
 علم عقین مفهوم میوه است  
 علم عقین مفهوم صورت است  
 علم عقین مفهوم سموات است  
 علم عقین مفهوم محی الدین است  
 علم عقین مفهوم بن العربی است  
 علم عقین مفهوم ازین کلمات است  
 علم عقین مفهوم قائل است  
 علم عقین مفهوم تاویل است  
 علم عقین مفهوم اضطرار است  
 علم عقین مفهوم منتزعه است  
 علم عقین مفهوم مبر است  
 علم عقین مفهوم فلا سفیضی است  
 علم عقین مفهوم خرد کمال است  
 علم عقین مفهوم ایجاب است  
 علم عقین مفهوم نموده است  
 علم عقین مفهوم اند این بخیر است  
 علم عقین مفهوم دان واجب است  
 علم عقین مفهوم را تعالی است  
 علم عقین مفهوم و تقدس است  
 علم عقین مفهوم و معطل است  
 علم عقین مفهوم و بکار است  
 علم عقین مفهوم داشته اند  
 علم عقین مفهوم وجود است  
 علم عقین مفهوم جود است  
 علم عقین مفهوم تعالی است  
 علم عقین مفهوم داده است  
 علم عقین مفهوم وجود آن است  
 علم عقین مفهوم جز در توهم است  
 علم عقین مفهوم ایشان است  
 علم عقین مفهوم ثابت نشده است  
 علم عقین مفهوم بزعم فاسد است  
 علم عقین مفهوم ایشان را  
 علم عقین مفهوم یعنی سبحانه است  
 علم عقین مفهوم و تعالی است  
 علم عقین مفهوم هیچ کار نیست است  
 علم عقین مفهوم تا چار باید است  
 علم عقین مفهوم که در وقت است  
 علم عقین مفهوم اضطراب است  
 علم عقین مفهوم اضطراب را تعالی است  
 علم عقین مفهوم بعقل تعالی است  
 علم عقین مفهوم آرد و حضرت است  
 علم عقین مفهوم حق سبحانه است  
 علم عقین مفهوم آنچه هیچ جرم کند است  
 علم عقین مفهوم که او را تعالی است  
 علم عقین مفهوم در وجود و جود است  
 علم عقین مفهوم در غلبه نه داده است  
 علم عقین مفهوم گویند که  
 علم عقین مفهوم عقل تعالی است  
 علم عقین مفهوم که به سبب جاد است  
 علم عقین مفهوم جاد است  
 علم عقین مفهوم تعلق دارد است  
 علم عقین مفهوم بلکه بعقل تعالی است  
 علم عقین مفهوم هم جرم ندارد است  
 علم عقین مفهوم که او را در وقوع است  
 علم عقین مفهوم بیات ایشان است  
 علم عقین مفهوم نیز اختیار نیست است  
 علم عقین مفهوم این بید و نمان است  
 علم عقین مفهوم و حقیق است  
 علم عقین مفهوم و بلاهت پیش است  
 علم عقین مفهوم قدم فرقی است  
 علم عقین مفهوم ضلاله اند است  
 علم عقین مفهوم کافران را تجب است  
 علم عقین مفهوم بصحرت حق سبحانه است  
 علم عقین مفهوم که تعالی سے آید است  
 علم عقین مفهوم و وقع علیه از تعالی است  
 علم عقین مفهوم میطلبند بخلات است  
 علم عقین مفهوم این سفیهان است  
 علم عقین مفهوم و چون درین است  
 علم عقین مفهوم بید و نمان از جمیع فرق است  
 علم عقین مفهوم ضلالت و بلاهت بیشتر است  
 علم عقین مفهوم سبب کفر و انکار است  
 علم عقین مفهوم با حکما و منسب است  
 علم عقین مفهوم و عدا و عداوت است  
 علم عقین مفهوم با اخبار رسوله است  
 علم عقین مفهوم و تمیز ترتیب مقدمات فاسده است  
 علم عقین مفهوم است و تلبیس لاهل و مشوا و باطل































اور اس لئے کہ وہ خیال و نظیرت میں ان خطا مضمون باشند و بعض اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جانی خود توبہ  
 در اثبات سے پہلے آن نبوت سے جو اس بعض اوقات سے صراحتاً کہ از راه ہم و جانان حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضمہ مشورہ و تحقیق و دران وقت اصلاً تمیز نہ تواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ  
 و گاہ نہ در مبدی پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند  
 جسٹے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تریز  
 میر تر شد و صفائے که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است در صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلال معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور  
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل از تدریج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانه که سخن هذرا لبدیة صحیحہ تر پیدا انهم یملکون علیک  
 و علیکم الصلوات و السلام و علی الدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه  
 ثابت شده است نیز حجت است نه ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصد و زمانه گمان برده اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نه اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورت  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و پسند و بطور خود باشند این بدو  
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذرانند  
 تجر از شرارت و فساد و بطور نمی آمد و بر بوالهوس و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و خوشبخت

در بعضی اوقات محسوس کر دو کہ علم و حکمت سے جانی خود توبہ  
 در اثبات سے پہلے آن نبوت سے جو اس بعض اوقات سے صراحتاً کہ از راه ہم و جانان حاصل شدہ اند و اعتبار  
 بان علوم منضمہ مشورہ و تحقیق و دران وقت اصلاً تمیز نہ تواند کرد و در زمانی احوال گاہ بود کہ علم آن تمیز نہ  
 و گاہ نہ در مبدی پس لاجرم آن علوم بواسطہ خلط آن مقامات ہمیت کذب پیدا سے کند و از اعتماد  
 سے بر آید یا آنکہ گوئیم کہ حصول تصفیہ و تزکیہ منوط است با بیان اعمال صالحہ کہ در فضیلت موملے باشند  
 جسٹے آند و این معنی خوف بر بہشت است چنانکہ کہشت پس بفریبش حصول حقیقت تصفیہ تریز  
 میر تر شد و صفائے که کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است در صفائے قلب  
 و صفائے نفس غیر اضلال معنی افزاید و بجز از خسارت و ولالت نمی نماید و کشف بعضی از امور  
 عیبی کہ در وقت صفائے نفس کفار و اهل فسق را دست میده بل از تدریج است کہ مقصود از ان خرابی  
 و خسارت آن جامع است بخانا الله سبحانه که سخن هذرا لبدیة صحیحہ تر پیدا انهم یملکون علیک  
 و علیکم الصلوات و السلام و علی الدال علی آیین تحقیق و اضع گشت کہ تکلیف شرعی کہ از راه  
 ثابت شده است نیز حجت است نه ان چنانکہ نیز ان تکلیف شرعی از لاصد و زمانه گمان برده اند  
 و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول است نه اند و گویند کہ کدام مہربانی است کہ عباد را با مشورت  
 تکلیف کنند و گویند کہ اگر مقصود سے آن تکلیف عمل گشت نہ بہر بہشت تو آمد رفت و اگر خلاف آنرا  
 ترک گشت نہ بدین فرخ تو آمد رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند کہ بخوردند و پسند و بطور خود باشند این بدو  
 چیز و ان مگر نمیدانند کہ شکر نعم واجب است مطلقاً و این تکلیفات شرعیہ بیان اثبات ان حکم است  
 پس تکلیف بقتل واجب باشد و ایضا نظام عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یک را بطور خود میگذرانند  
 تجر از شرارت و فساد و بطور نمی آمد و بر بوالهوس و نفس مال و دیگر سے دست و رازی میکرد و خوشبخت

الله عز وجل  
 الحمد لله رب العالمین  
 ربنا انزلنا هذا القرآن  
 بالقرآن کریم  
 ربنا انزلنا هذا القرآن  
 بالقرآن کریم











معاذک ربی سید است ندانم که طور نبوت مخالف طوع عقل است بلکه طوع عقل منی تا نبی قلبی را نبیا  
 علیهم الصلوات والتسلیات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و نارسیدن بجز  
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود بعد از محاسبه روز قیامت گرفته  
 بهشت خوبست در فرشتا و دیگر و دوزخ و عذاب است و عذاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد  
 که ماداکت علیه اللغو فی القتیة لئلا یذکر صاحب نصیبی بلکه مال همه حجت است  
 و حجتی و سعیت کل شیء لغار عذاب و دوزخ است حقیقت ثابت کن بعد از ان گوید که نار و دوزخ  
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیهما السلام علیه السلام و انسا که شده بود  
 و خلف و روحمی حق جانز و آرزو گوید که یکس از اهل ان مخلوع عذاب کفار فرشته است و برین مسئله نیز  
 از صواب و ورافتاده است ندانسته است که رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص  
 بدنیاست و در آخرت بوسه از رحمت بکافران رسد که ما قال الله تعالی ان الله لکیس من  
 ترشح الله الکاقر من الکافر و ان قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی و سعیت کل  
 شیء منسأ کتبها للذین یستقون و یؤتون الذکوة و الذین هم بالینا یؤمنون شیخ اول  
 آیت خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین  
 و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رسوله و لالت ندارد و خصومت خلف بوعده تواند بود  
 که اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبه نیما  
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مرفقار پس گویند  
 که بیه خلف و وعده منشی شد و هم خلف و وعید فالایه منسأ هدک علیه و لاله و ایضا خلف وعید  
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانها تزییر که در نیک  
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدنک بر است مخالفت علم خود گفته که عذاب  
 مخلص خواهد کرد این شی را تجویز نمودن شناعیت تمام دار و سبحان ربک رب العزما عاصفین

عقل است ندانم که طور نبوت مخالف طوع عقل است بلکه طوع عقل منی تا نبی قلبی را نبیا  
 علیهم الصلوات والتسلیات بان طلب عالی نتواند مهتد شد مخالف لغت و بجز است و نارسیدن بجز  
 چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود بعد از محاسبه روز قیامت گرفته  
 بهشت خوبست در فرشتا و دیگر و دوزخ و عذاب است و عذاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد  
 که ماداکت علیه اللغو فی القتیة لئلا یذکر صاحب نصیبی بلکه مال همه حجت است  
 و حجتی و سعیت کل شیء لغار عذاب و دوزخ است حقیقت ثابت کن بعد از ان گوید که نار و دوزخ  
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیهما السلام علیه السلام و انسا که شده بود  
 و خلف و روحمی حق جانز و آرزو گوید که یکس از اهل ان مخلوع عذاب کفار فرشته است و برین مسئله نیز  
 از صواب و ورافتاده است ندانسته است که رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص  
 بدنیاست و در آخرت بوسه از رحمت بکافران رسد که ما قال الله تعالی ان الله لکیس من  
 ترشح الله الکاقر من الکافر و ان قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی و سعیت کل  
 شیء منسأ کتبها للذین یستقون و یؤتون الذکوة و الذین هم بالینا یؤمنون شیخ اول  
 آیت خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین  
 و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رسوله و لالت ندارد و خصومت خلف بوعده تواند بود  
 که اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبه نیما  
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مرفقار پس گویند  
 که بیه خلف و وعده منشی شد و هم خلف و وعید فالایه منسأ هدک علیه و لاله و ایضا خلف وعید  
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانها تزییر که در نیک  
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدنک بر است مخالفت علم خود گفته که عذاب  
 مخلص خواهد کرد این شی را تجویز نمودن شناعیت تمام دار و سبحان ربک رب العزما عاصفین

مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود بعد از محاسبه روز قیامت گرفته  
 بهشت خوبست در فرشتا و دیگر و دوزخ و عذاب است و عذاب اینها ابدی است که انقطاع ندارد  
 که ماداکت علیه اللغو فی القتیة لئلا یذکر صاحب نصیبی بلکه مال همه حجت است  
 و حجتی و سعیت کل شیء لغار عذاب و دوزخ است حقیقت ثابت کن بعد از ان گوید که نار و دوزخ  
 ایشان بزور و سلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیهما السلام علیه السلام و انسا که شده بود  
 و خلف و روحمی حق جانز و آرزو گوید که یکس از اهل ان مخلوع عذاب کفار فرشته است و برین مسئله نیز  
 از صواب و ورافتاده است ندانسته است که رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص  
 بدنیاست و در آخرت بوسه از رحمت بکافران رسد که ما قال الله تعالی ان الله لکیس من  
 ترشح الله الکاقر من الکافر و ان قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی و سعیت کل  
 شیء منسأ کتبها للذین یستقون و یؤتون الذکوة و الذین هم بالینا یؤمنون شیخ اول  
 آیت خواننده و آخر کار فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المحسنین  
 و کریمه لا یحسبن الله یخلف و عدیه رسوله و لالت ندارد و خصومت خلف بوعده تواند بود  
 که اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبه نیما  
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مرفقار پس گویند  
 که بیه خلف و وعده منشی شد و هم خلف و وعید فالایه منسأ هدک علیه و لاله و ایضا خلف وعید  
 در رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شانها تزییر که در نیک  
 دانسته بود که کفار را عذاب مخلص خواهد کرد و معدنک بر است مخالفت علم خود گفته که عذاب  
 مخلص خواهد کرد این شی را تجویز نمودن شناعیت تمام دار و سبحان ربک رب العزما عاصفین



اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد  
 به مع کونیه فحالی لاجماع المسلمین لما لم یبدا به من خدا اندر جل سلطانة که از معانی معصوم اند و از  
 خطا و سیان محفوظ کایضاً الله انهم و یفعلون ما یؤمرون و انحرورن و اشامیدن پاک اند  
 و از زین شوی منزله اند و بر او که که نماز و قرآن مجید و رقی ایشان باغبنا بشرف و کور است  
 از شیخ نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمیر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضی  
 از ایشان ابرسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مثنی ساخته الله یخطف  
 من اللذی یشاء من الناس جمیعاً کما دال حق را آنکه که خواص بشرف افضل اند از خواص ملک  
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمه با فضلیت خواص ملک خواص بشرف قائل اند و آنچه برین  
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوٰت و التسلیمات  
 اما در ثبوت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غرضه خاک  
 است که مخصوص بشرف است و نیز برین غیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت  
 ترجیح اندا و نه نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید  
 زیرا که خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مراد بسیار بود علیهم  
 الصلوٰت و التسلیمات و فضل صومئیه هر ملا که کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و التسلیمات  
 سابقاً لاجمیع مؤمنین العلماء و شکر الله تعالی سعیدیم ازین تحقیق لایح گشت که ترجیح ولی بر نبی از  
 انبیا رسد علیهم الصلوٰت و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در  
 سلسله ارسال که علماء و صوفیه و آن اختلاف و از در چون نیک نگارنده مینمایند بجناب علمای با  
 رتبه آنست که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن  
 تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه  
 نبوت اخذ نموده شود و آنست که خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف  
 سوره زمره و آیه ۱۰

۱۰ یعنی موبد است که هر ملا که کرام است علیهم الصلوٰت و التسلیمات و التسلیمات

و از این جهت است که بعضی از علماء و صوفیه و آن اختلاف و از در چون نیک نگارنده مینمایند بجناب علمای با رتبه آنست که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰت و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن تفوق کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از شکوه نبوت اخذ نموده شود و آنست که خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت بخود شود تحقیق بعضی ازین معارف







این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر  
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة والذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار  
 من ذنوبکم انکم کفرتم بآیة من آیتنا و انکم کفرتوا بالکتاب الی الله انکم کفرتوا بالکتاب الی الله  
 و انکم کفرتوا بالکتاب الی الله انکم کفرتوا بالکتاب الی الله انکم کفرتوا بالکتاب الی الله  
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت  
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله بر او  
 نفسانی و سایر اعمال استبدان نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به آنها ذاتی نیست اگر  
 غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا ظلموا بنا جزاے این نسبت  
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی  
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت  
 حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است  
 و صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث بصفا و مومنان است و غضب  
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که  
 حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استبراح و انبساط  
 در حق ایشان که بینه ایستون اما ائمة هم بدین مثال و بنیان سلسله کلام فی التکلیفات بل  
 لا یستعرون و اگر بینه سلسله از جعفرین حدیث لا یعدونک و ائمة کلام کبیرة مستبرح  
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جزا کفر است و بر  
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عذاب او کم میکند

فانک لکن لکم انتم حسنة و انتم کلمة والذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار  
 من ذنوبکم انکم کفرتم بآیة من آیتنا و انکم کفرتوا بالکتاب الی الله انکم کفرتوا بالکتاب الی الله  
 و انکم کفرتوا بالکتاب الی الله انکم کفرتوا بالکتاب الی الله انکم کفرتوا بالکتاب الی الله  
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت  
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزاے این عمل شیخ است و الله بر او  
 نفسانی و سایر اعمال استبدان نسبت ندارند زیرا که عدوت و غضب نسبت به آنها ذاتی نیست اگر  
 غضب است بصفات نسبت است اگر غضب نسبت به افعال است پس لهذا ظلموا بنا جزاے این نسبت  
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی  
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت  
 حرمت رفع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اقولے و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است  
 و صحتی مکتوبی مراد از غضب مخصوصی است که در حدیث بصفا و مومنان است و غضب  
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سوال: اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که  
 حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استبراح و انبساط  
 در حق ایشان که بینه ایستون اما ائمة هم بدین مثال و بنیان سلسله کلام فی التکلیفات بل  
 لا یستعرون و اگر بینه سلسله از جعفرین حدیث لا یعدونک و ائمة کلام کبیرة مستبرح  
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دروغ جزا کفر است و بر  
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عذاب او کم میکند

فانک لکن لکم انتم حسنة و انتم کلمة والذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار



و اولاً انزال آرزویشم نه چنانکه گشت مسلمانان همت بین بلا مبتلا اند پس بفتوح علما باید که آن شخص  
 در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که سیکه در اول او متذکر فرزند  
 انبیا این بود از فرخ او را بیرون خواهی آمد و در عذاب مخلد نخواهد گشت تحقیق این مسئله  
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه آنحضرت  
 و اگر با وجود ایمان هم کافر فرزند ایمان نیز در عذاب و فرخ مبتلا خواهد شد که آن بابت آن ذره ایمان  
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و از گرفتاری امی نجات یابد فقیر بکلمات عبادت شخصی گفته بود  
 که عالم را در قریب با احتیاط رسیده بود چون توجیه حال او شد و دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند  
 متوجیه وضع آن ظلمات شده فائده نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن ظلمات اشی از صفات کفر است  
 که در روئے گدازست و منش آن که در اوقات مملات اوست با کفر و اهل کفر توجیحات و رفع آن ظلمات  
 تکلیف ترقیة او از آن ظلمات مربوط بعد از آن است که جز او کفر است و نیز معلوم شد که ذره از  
 ایمان دارد که بابت آن آخر او را از فرخ خواهد بر آورد و چون این حال او روئے مشاهده  
 نمود و بطاعت گشت که آیا چیت از او نماز باید کرد و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانے که  
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند چنانچه اینها نماز باید کرد و چهار سخن  
 نباید ساخت حکماً العمل الذم و امیدوار باید بود که آخر بابت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند  
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اگر کافر است  
 عذاب ابدی جز او کفر است و اگر ذره ایمان نیز در او است جز او عذاب موقت است از مار و  
 سگ و کبک **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ان شاء الله تعالی غفران شاء عذابت ترو فقیر عذاب و فرخ موقت باشد یا مخلد  
 مخصوص بکفر است و بصفت کفر حکماً استیحی محضه و اهل کفر که گناهان ایشان بضرمت نه در آید  
 بتوبه یا شفاعت یا عجز و عقود احسان و نیز آن که با توبه را با لام حمن و توبی باشد از کلمات موت  
 کفر است پس است که در عذاب آنها حمت را بعد از بقره کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست

علت این کار که جز در رحمت و عفو مسلمان ممکن است و کفران مذکور است و بعد از آنکه

لعل در این مسئله  
 شملت سخن بعد  
 بگشت متذکر  
 چون از کفر منکف  
 ذره از او در عذاب  
 و اگر با وجود ایمان  
 هم کافر فرزند ایمان  
 نیز در عذاب و فرخ  
 مبتلا خواهد شد که آن  
 بابت آن ذره ایمان  
 است که از خلوص  
 عذاب خلاص شود و از  
 گرفتاری امی نجات  
 یابد فقیر بکلمات  
 عبادت شخصی گفته  
 بود که عالم را در  
 قریب با احتیاط  
 رسیده بود چون  
 توجیه حال او شد  
 و دید که قلب او  
 ظلمات بسیار  
 دارد هر چند  
 متوجیه وضع  
 آن ظلمات  
 شده فائده  
 نکر و بعد از  
 توجیه بسیار  
 معلوم شد  
 که آن  
 ظلمات  
 اشی از  
 صفات  
 کفر است  
 که در  
 روئے  
 گدازست  
 و منش  
 آن که  
 در  
 اوقات  
 مملات  
 اوست  
 با کفر  
 و اهل  
 کفر  
 توجیحات  
 و رفع  
 آن  
 ظلمات  
 تکلیف  
 ترقیة  
 او از  
 آن  
 ظلمات  
 مربوط  
 بعد از  
 آن  
 است  
 که  
 جز  
 او  
 کفر  
 است  
 و نیز  
 معلوم  
 شد  
 که  
 ذره  
 از  
 ایمان  
 دارد  
 که  
 بابت  
 آن  
 آخر  
 او  
 را  
 از  
 فرخ  
 خواهد  
 بر  
 آورد  
 و چون  
 این  
 حال  
 او  
 روئے  
 مشاهده  
 نمود  
 و بطاعت  
 گشت  
 که  
 آیا  
 چیت  
 از  
 او  
 نماز  
 باید  
 کرد  
 و یا  
 بعد  
 از  
 توجیه  
 ظاهر  
 شد  
 که  
 نماز  
 باید  
 کرد  
 پس  
 مسلمانانے  
 که  
 با  
 وجود  
 ایمان  
 رسوم  
 اهل  
 کفر  
 می  
 نمایند  
 و تعظیم  
 ایام  
 ایشان  
 می  
 کنند  
 چنانچه  
 اینها  
 نماز  
 باید  
 کرد  
 و چهار  
 سخن  
 نباید  
 ساخت  
 حکماً  
 العمل  
 الذم  
 و امیدوار  
 باید  
 بود  
 که  
 آخر  
 بابت  
 ایمان  
 از  
 عذاب  
 ابدی  
 نجات  
 یابند  
 پس  
 معلوم  
 شد  
 که  
 اهل  
 کفر  
 را  
 عفو  
 و  
 مغفرت  
 نیست  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 اگر  
 کافر  
 است  
 عذاب  
 ابدی  
 جز  
 او  
 کفر  
 است  
 و اگر  
 ذره  
 ایمان  
 نیز  
 در  
 او  
 است  
 جز  
 او  
 عذاب  
 موقت  
 است  
 از  
 مار  
 و  
 سگ  
 و  
 کبک  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
 ان  
 شاء  
 الله  
 تعالی  
 غفران  
 شاء  
 عذابت  
 ترو  
 فقیر  
 عذاب  
 و  
 فرخ  
 موقت  
 باشد  
 یا  
 مخلد  
 مخصوص  
 بکفر  
 است  
 و بصفت  
 کفر  
 حکماً  
 استیحی  
 محضه  
 و اهل  
 کفر  
 که  
 گناهان  
 ایشان  
 بضرمت  
 نه  
 در  
 آید  
 بتوبه  
 یا  
 شفاعت  
 یا  
 عجز  
 و  
 عقود  
 احسان  
 و نیز  
 آن  
 که  
 با  
 توبه  
 را  
 با  
 لام  
 حمن  
 و  
 توبی  
 باشد  
 از  
 کلمات  
 موت  
 کفر  
 است  
 پس  
 است  
 که  
 در  
 عذاب  
 آنها  
 حمت  
 را  
 بعد  
 از  
 بقره  
 کفایت  
 کنند  
 و جمیع  
 دیگر  
 را  
 با  
 وجود  
 محنتهاست











عنه ان الاستسقاء وبعده اهل بيته ليعلموا فضلهم في الدنيا والآخرة

امام عظيم كويداننا كمن حقاً و امام شافعي كويداننا من انشاء الله تعالى في اخصيتك لعل ايشان  
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارنا شافعي  
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتصفين وكرامات اوليبار الله حق است و الاشراف  
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادت مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي  
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كر است ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري  
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشاء الله يكون المعجز و الكرامة كما ذكره المذكرون و ترتيب افضليت  
 در بيان خلفا راشدين بر ترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته  
 است چنانچه نقل كرده اند از اجماعه از اكابر ائمه كه يكه از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام  
 ابو الحسن لا يشترط ان تفضل ان يكون بشو عمره على بقية الامة قطعي قال الذهبي و قد رواه عن  
 علي بن فضال و كوفي و ملكيه و بنو ابي عمير الغفاريون شيعته ان اكبركم افضل الامة ثم قال  
 و رواه عن علي بن ابي طالب و جده نيف و نفاون نفسا و كانهم عجا شعا قال فقهر الله ان افضله  
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي علي بن ابي طالب و السلام  
 و بكره ممرهم رجل من فقال ان الله يحب من اهل بيته شققت فقال ما انا رجل من اهل بيته  
 و حجج الالهين و غيرهم عن علي انه قال لا اولاد له باقون ان رجلا لا يرضونني علمهم و من رجلا انه  
 فضاعي عليهم اهو مفار علي ما على المفدي و اخرج الدارقطني عنه لا احد لكحل فصلني على

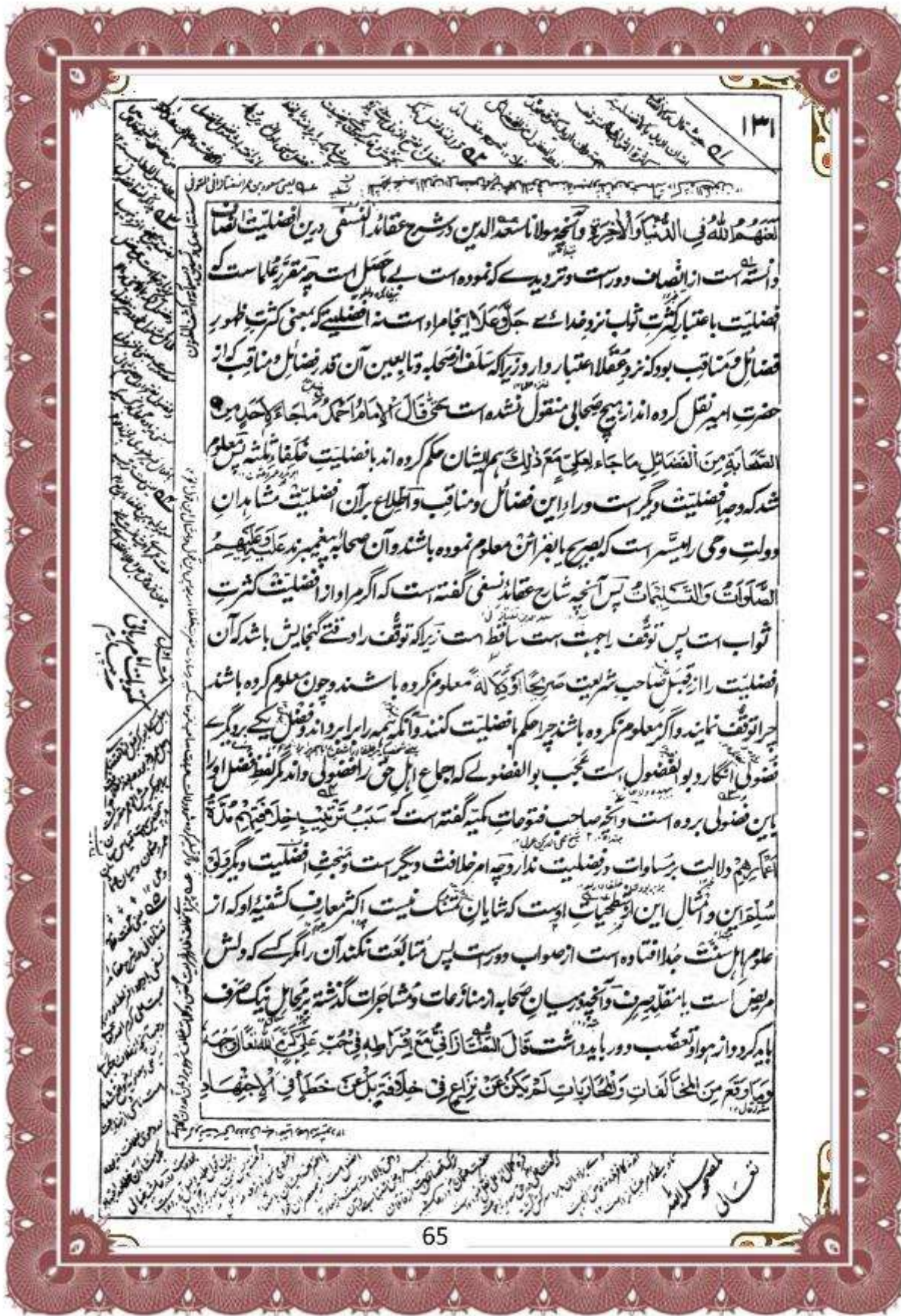
Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "عنه ان الاستسقاء" and "عنه ان الاستسقاء".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "عنه ان الاستسقاء" and other smaller notes.









لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَخْرَجَهُمْ مِنْ أَسْمَائِهِمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وانشاء است از انصاف دور است و نزدیک که نموده است بی محمل است چه مقرر علما است که  
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب نزد خداست چنانکه ایجاب است نه افضلیت که معنی کثرت ظهور  
 فضائل و مناقب بود که نزد محققان اعتبار دارد و زیرا که سلف اصحاب و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از  
 حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف آنکه امام احمد و مجاهد و کثیر و غیر  
 انصافاً بقوم انصافاً بل ما جاء علیکم ذلک مما لیس علیکم من قبله فلیعلموا انفسهم انفسهم  
 شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان  
 و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت باغیر آن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام  
 الصلوٰت و الصلوات کثرت پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر مراد از فضیلت کثرت  
 ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارند باشد که آن  
 فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد  
 چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد چه از حکم با فضیلت کنند و اگر همه را بر او انداختند و بگویند  
 فضولی انگار بود و افضل است بحسب احوال و فضول که جمیع اهل حق را فضولی و اندک لفظ فضول  
 باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکتبه گفته است که سبب ترتیب این فضول  
 انصافاً هم ولایت بر سوات و فضیلت ندارد و چه امر خلاف است و غیر است و بجز فضیلت و بقرین  
 سلیقه این و آن حال این اولیای است که شایان تشنگ نیست که شرعاً کشفیه او که از  
 علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس  
 مرعیض است باینکه صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقبات و شایسته گذشته بر مجال بیگانه  
 باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال لعلک اذا فقیعاً فی حربه فی حربه لعلک ان  
 و یأویهم من الخائفات و الحاربات لعلک ان یزلیهم فی حربه یزلیهم خطای فی الایضاف

در این فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف آنکه امام احمد و مجاهد و کثیر و غیر انصافاً بقوم انصافاً بل ما جاء علیکم ذلک مما لیس علیکم من قبله فلیعلموا انفسهم انفسهم شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت باغیر آن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام الصلوٰت و الصلوات کثرت پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر مراد از فضیلت کثرت ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارند باشد که آن فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد چه از حکم با فضیلت کنند و اگر همه را بر او انداختند و بگویند فضولی انگار بود و افضل است بحسب احوال و فضول که جمیع اهل حق را فضولی و اندک لفظ فضول باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکتبه گفته است که سبب ترتیب این فضول انصافاً هم ولایت بر سوات و فضیلت ندارد و چه امر خلاف است و غیر است و بجز فضیلت و بقرین سلیقه این و آن حال این اولیای است که شایان تشنگ نیست که شرعاً کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس مرعیض است باینکه صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقبات و شایسته گذشته بر مجال بیگانه باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال لعلک اذا فقیعاً فی حربه فی حربه لعلک ان و یأویهم من الخائفات و الحاربات لعلک ان یزلیهم فی حربه یزلیهم خطای فی الایضاف

در این فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است بخلاف آنکه امام احمد و مجاهد و کثیر و غیر انصافاً بقوم انصافاً بل ما جاء علیکم ذلک مما لیس علیکم من قبله فلیعلموا انفسهم انفسهم شد که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان و ولایت وحی را بیشتر است که بصیرت باغیر آن معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام الصلوٰت و الصلوات کثرت پس آنچه شایع عقائد نسبی گفته است که اگر مراد از فضیلت کثرت ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارند باشد که آن فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد چه از وقت نمایند و اگر معلوم کرده باشد چه از حکم با فضیلت کنند و اگر همه را بر او انداختند و بگویند فضولی انگار بود و افضل است بحسب احوال و فضول که جمیع اهل حق را فضولی و اندک لفظ فضول باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکتبه گفته است که سبب ترتیب این فضول انصافاً هم ولایت بر سوات و فضیلت ندارد و چه امر خلاف است و غیر است و بجز فضیلت و بقرین سلیقه این و آن حال این اولیای است که شایان تشنگ نیست که شرعاً کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس مرعیض است باینکه صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقبات و شایسته گذشته بر مجال بیگانه باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال لعلک اذا فقیعاً فی حربه فی حربه لعلک ان و یأویهم من الخائفات و الحاربات لعلک ان یزلیهم فی حربه یزلیهم خطای فی الایضاف







را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مری او تقالی اگر تمام دنیا  
 یک فصل مری محبوب حق جل جلاله معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گردد و معتقد است  
 حکم آن وارد که کسی بجز آن ریزه باس چند چوبه نفیس را بخورد و بچا و لاطال روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ و صفت نماز که مریح من است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض  
 بی جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود و طمانیت جاریه نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قیوم  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت و رکعت  
 نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا منت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است  
 بعد از نشستن درست الطمینان نیز کار است چنانچه در قیوم و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و  
 اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قیوم و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده هفتن آنجی زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهادن اول  
 هر دو زانو بر زمین نهادن بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین بایستد و در وقت رفع راس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا رفع از زمین بایستد و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و در وقت رکوع بر  
 پائینها سینه خود را بگذرد و در سجود بر نوک بینی خود در سجود بر دست خود یا بر کنار خود ملاحظه  
 باین نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر او هیچ مذکوره گماشته که روز نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 به شوق حاصل آید کما هو المنقول عن علی بن ابی طالب علیه السلام و الاصلان و همچنین تفریح اصابع  
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصابع در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آشت کشادن یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

در وقت سجود  
 در وقت رکوع  
 در وقت قیوم  
 در وقت طمانیت  
 در وقت ایستادن  
 در وقت نشستن  
 در وقت برخاستن  
 در وقت تفریح اصابع  
 در وقت کشادن  
 در وقت ضم ساعتی  
 در وقت تقریب  
 در وقت ملاحظه  
 در وقت نماز  
 در وقت جمعیت  
 در وقت صلوة  
 در وقت علی بن ابی طالب  
 در وقت الاصلان  
 در وقت همچنین  
 در وقت تفریح  
 در وقت اصابع  
 در وقت دست  
 در وقت رکوع  
 در وقت ضم  
 در وقت ساعتی  
 در وقت آن  
 در وقت اصابع  
 در وقت سجود  
 در وقت آن  
 در وقت را  
 در وقت نیز  
 در وقت مراعات  
 در وقت فرمایند  
 در وقت آشت  
 در وقت کشادن  
 در وقت یا  
 در وقت ضم  
 در وقت ساعتی  
 در وقت بے  
 در وقت تقریب  
 در وقت نیست  
 در وقت فوائده  
 در وقت زمین  
 در وقت آن  
 در وقت ملاحظه  
 در وقت نموده  
 در وقت صاحب  
 در وقت رخ

له ضم اربع و شد بر سبب حق من بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن زمین را و در وقت وضع



بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع  
 ولسکله این همه حکام در کتب تصوف مذکورند تفصیل و ابصار و مقصود از اینها اینست که بفرمایند  
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است  
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه سجده و ایام که در کتب احوال الصالحین آمده است  
 علیه و علیهم و علی کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی  
 صلوة و نیتن کلمات مخصوصه آن در جویدانند پس در کتب که متصل و قریب یکدیگرند از هر طاهر  
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
 و مکتوب سوم بنام شمس آف میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید  
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راهی آن عرض که شمس زاهد  
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و اطمینان  
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت  
 و استدلال بزمین که از آنکه کبریا الله تعالی انفق القلوب و نسبت باعمال تیره و سهولت حاصل  
 کنند و سخن سیرشی که از آنکه ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اصل هر کسب تصویر انوار  
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بیاضات و مجاہبات تمنائی صورت و انوار غیبی نماید چه  
 این صورت و انوار و این انوار و انوار مجلوه حق اندر جان عکس و آیات و آله بوجود او تعالی  
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع  
 و نقصان بخورند کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت و نسبت منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت زین العابدین علیه السلام

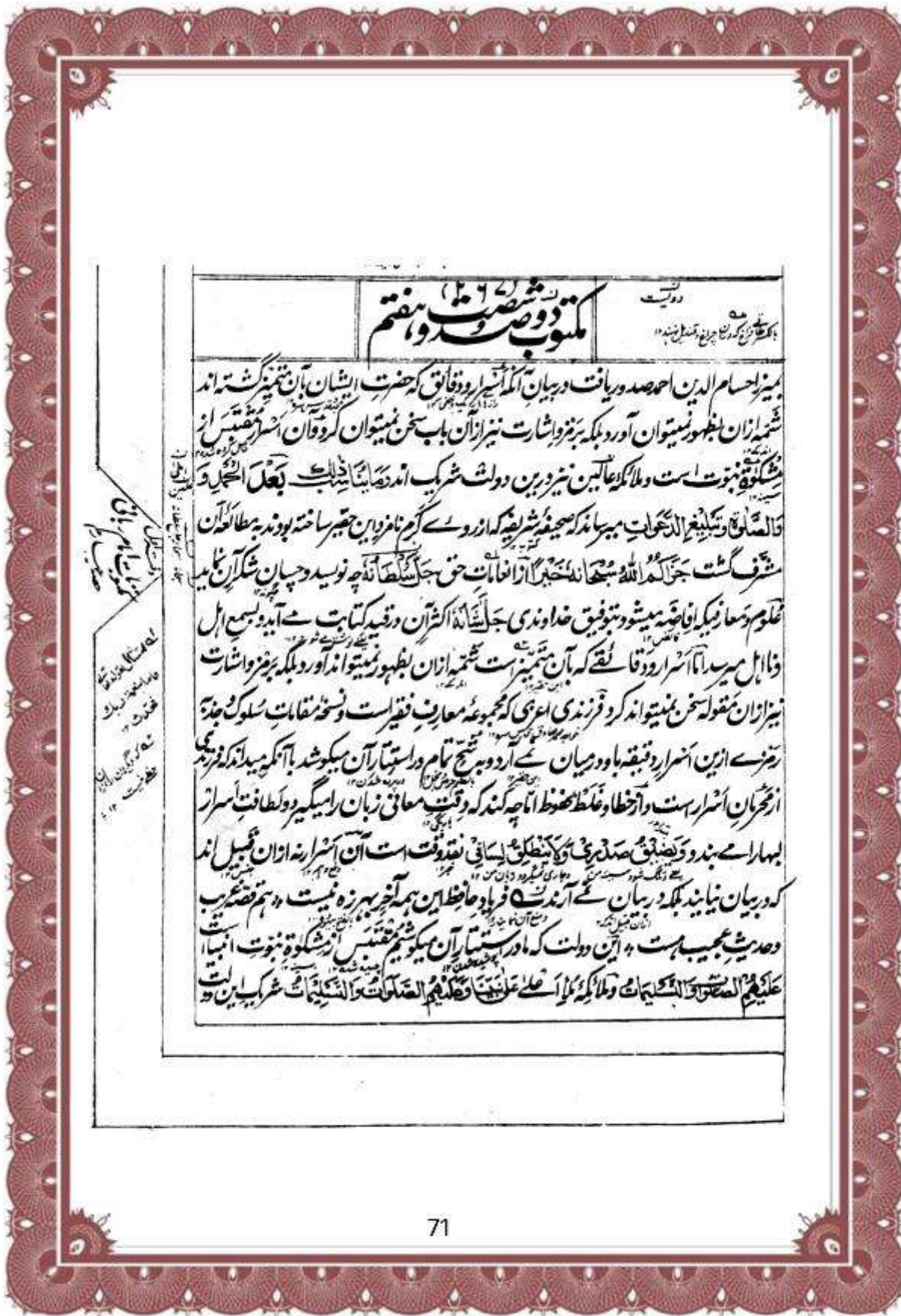












دوست  
بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده

### کتاب مشتمل بر ۶ جلد ملفوظات حضرت امام رضا علیه السلام

بمیزر احسام الدین احمد صدوری یافت و در بیان آنکه آنست که در وفات حضرت ایشان بان تمیز کثرت آمد  
شتمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان است که مقتبس از  
مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه علی بن نیر درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد از انجیل و  
انصاف و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
شرف گشت چرا که الله سبحانہ خیر از انعامات حق بکس نگاهداند چه نویسد و چنان شکر آن نماید  
علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلالہ اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و بسبع اہل  
و اہل میرسانا آنست که در وفات آنست که بان تمیز است شتمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت  
نیز از ان مقولہ سخن نمیتواند کرد و فرزند امیری که مجموعہ معارف فقیر است و نسخہ مقامات سلوک جزو  
رضی ازین آنست در قبضہ با و در میان سے اردو و پنج تمام در دست آن بیکوشد با آنکه میدانند که فرزند  
از مجربان آنست در است و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و وطن است آنست  
بہار سے بند و تصدیق صدق و کائنات لسانی بقدرت است آن آنست از ان قبیل اند  
که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید است فریاد و ملاحظین ہمہ آنست ہر زہ نیست ہمہ تصدیق  
و حدیث عجیب بہت ہر این دولت کہ مادر است آنست میگردد مقتبس از مشکوٰۃ نبوت است  
علیہم السلام و البکیات و ملائکہ ملائکہ علی علیہم السلام و البکیات شریک این دولت

بکشتن و کشتن چنانکه در حدیث آمده  
ملفوظات حضرت امام رضا علیه السلام  
لغت الکریمہ  
مقامات سلوک  
عقدت  
شکر و سپاس  
عظمت



اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکر این دولت مشرف سازند ابوهریر  
 گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی  
 از آن دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر  
 علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم  
 ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا  
 اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت  
 آزمانے فالض است که اخذاشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد  
 را و بیرون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمده و اجتناب از مخالفت  
 طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند  
 و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است

### کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث  
 علی ما تمی کاتبی ایچولس ایشل آق شده اند کلام اند و در بیان آمده علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده  
 علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم  
 و سیران و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، الحکم لله رسوله کل عباده الذین یحفظه احوال و  
 اوضاع فقر او این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما ذکرنا انکم و استیقام  
 چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از آن منقوله بقصفا وقت نوشته آمده و در اخبار آمده العکبر  
 و زکاة الایمان علیکم او انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر  
 علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاواعت است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت آزمانے فالض است که اخذاشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد را و بیرون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمده و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و التسلیمات است











وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ  
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و فوار است

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ  
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و فوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہ مویج است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لہم یفعل اللہ  
یعلیہ چکہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا زحق تعالی ذلیل و فوار است



۱- عالم است و در حقش  
 ۲- عالم است و در حقش  
 ۳- عالم است و در حقش  
 ۴- عالم است و در حقش  
 ۵- عالم است و در حقش  
 ۶- عالم است و در حقش  
 ۷- عالم است و در حقش  
 ۸- عالم است و در حقش  
 ۹- عالم است و در حقش  
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان  
 بغایت مستحب است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَاسْتَعُوذُ بِكَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكَ  
 بِذِكْرِ اللَّهِ أَوْ لِكَافِرَاتِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ إِلَّا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عزیز  
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد  
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت  
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوٰت و التسلیمات و بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله و زن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لا جرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال الایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم  
 هر صورت اولی است که در حقش

۱- عالم است و در حقش  
 ۲- عالم است و در حقش  
 ۳- عالم است و در حقش  
 ۴- عالم است و در حقش  
 ۵- عالم است و در حقش  
 ۶- عالم است و در حقش  
 ۷- عالم است و در حقش  
 ۸- عالم است و در حقش  
 ۹- عالم است و در حقش  
 ۱۰- عالم است و در حقش











عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ عَالِمٌ رَازٍ بَرَسِ اِيْنِ غَرَضِ اِتِّخَابِ  
 كُنْدِ بَرْتَرِيْنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پِيْدِ اَشُوْدِ وِجْهَ سَعَادَتِ كَمْ حَبِيْبَتِ اَوْ كَبِيْرَتِ اِحْمَرَاتِ وَاكْبِيْدِ اَشُوْدِ  
 بَعْدَ اَزْ تَامَلِ صَحِيْحِ بَرْتَرِيْنِ اِيْنِ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْدِ مَا لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً نَمِيْدِ اَنْ مِمْ چِهْ نُوْسِيْمِ  
 اِهْمَانَا كَمْ خَلَاصِيْ خَلْقِ وَاِسْتَدْرَاجِ وِعِلْمًا اِسْتِ شَسْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ بَرْتَرِيْنِ  
 عِلْمًا بَرْتَرِيْنِ عَالِمِ اِسْتِ وِبَرْتَرِيْنِ اِيْشَانِ بَرْتَرِيْنِ خَلْقِ اِهْمَانِيْتِ وَاَضْلَالِ اِبَا اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ  
 اَنْدِ غَرِيْبِيْ اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَمْ فَاغِ وِبِيْكَ اَرْشِدِ اِسْتِ بَرْتَرِيْنِ اِيْشَانِ اِسْتِ اِيْنِ وَقْتِ كَارِيْ نَا  
 وِدْرِ اِعْوَا وَاَضْلَالِ كَافِيْ اَنْدِ اِسْتِ عَالِمِ كَمْ كَامِرَانِيْ وِتْنِ پُرُوْدِيْ كُنْدِ اَوْ خُوْشِيْنِ كَمْ اِسْتِ كَر اَبِيْرِيْ كُنْدِ  
 غَرَضِ كَمْ وِرِيْنِ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَاَمَلِ صَادِقِ مَرْعِيْ وَاِسْتِ اَقْدَامِ خِرْمَانِ نَمُوْدِ وِجْنِ كَارِ اَزْ اِسْتِ بَرُوْدِ  
 عِلْمِ جِيْ نَمِيْ پَذِيْرُوْدِ وِجْرِيْ اِسْتِ مَرْعِيْ اَيْدِ كَمْ كِيْ اَسْثَالِ اِيْنِ اِسْخَانِ بَارِ اَبِ اِبْ فِطَانِ اِسْتِ صَحِيْحِ اَنْطِهَارِ اِسْتِ  
 اَمَا اِيْنِ مَعْنِيْ رَا وِسِيْلَةَ سَعَادَتِ خُوْدِ اِسْتِ مُصَدِّقِ مِيْ كَرُوْدِ

### مکتوب پنجاه و چهارم

تیر بیست و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمیت بنوع لازم است  
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و برترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب  
 ذَلِكُمْ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَاَقْرَبَكُمْ قَدْ كُنْتُمْ وَاَنْتُمْ اَمْرَكُمْ وَاَنْتُمْ حَصْدَكُمْ وَاَنْتُمْ حَصْدَكُمْ  
 الْبَشَرِ اَلْمَطْمَئِنِّ اَنْ يَغِيْرَ الْبَصَرِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيْمَاتِ  
 اَلْكَلِمَاتِ لَمْ تَكُنْ كَرِ الْاَسَى لَمْ تَكُنْ كَرِ الْاَسَى لَمْ تَكُنْ كَرِ الْاَسَى لَمْ تَكُنْ كَرِ الْاَسَى لَمْ تَكُنْ كَرِ الْاَسَى  
 نیا در و پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجگان شما بوده  
 ای بیفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای وافر رویم و ثانیاً چون حکم

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی  
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكُمْ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ عَالِمٌ رَازٍ بَرَسِ اِيْنِ غَرَضِ اِتِّخَابِ  
 كُنْدِ بَرْتَرِيْنِيْدِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پِيْدِ اَشُوْدِ وِجْهَ سَعَادَتِ كَمْ حَبِيْبَتِ اَوْ كَبِيْرَتِ اِحْمَرَاتِ وَاكْبِيْدِ اَشُوْدِ  
 بَعْدَ اَزْ تَامَلِ صَحِيْحِ بَرْتَرِيْنِ اِيْنِ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْدِ مَا لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً لَا يَدْرِيْكَ كَلْمَةً نَمِيْدِ اَنْ مِمْ چِهْ نُوْسِيْمِ  
 اِهْمَانَا كَمْ خَلَاصِيْ خَلْقِ وَاِسْتَدْرَاجِ وِعِلْمًا اِسْتِ شَسْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ بَرْتَرِيْنِ  
 عِلْمًا بَرْتَرِيْنِ عَالِمِ اِسْتِ وِبَرْتَرِيْنِ اِيْشَانِ بَرْتَرِيْنِ خَلْقِ اِهْمَانِيْتِ وَاَضْلَالِ اِبَا اِيْشَانِ مَرْبُوْطِ اِسْتِ  
 اَنْدِ غَرِيْبِيْ اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَمْ فَاغِ وِبِيْكَ اَرْشِدِ اِسْتِ بَرْتَرِيْنِ اِيْشَانِ اِسْتِ اِيْنِ وَقْتِ كَارِيْ نَا  
 وِدْرِ اِعْوَا وَاَضْلَالِ كَافِيْ اَنْدِ اِسْتِ عَالِمِ كَمْ كَامِرَانِيْ وِتْنِ پُرُوْدِيْ كُنْدِ اَوْ خُوْشِيْنِ كَمْ اِسْتِ كَر اَبِيْرِيْ كُنْدِ  
 غَرَضِ كَمْ وِرِيْنِ بَابِ فِكْرِ صَحِيْحِ وَاَمَلِ صَادِقِ مَرْعِيْ وَاِسْتِ اَقْدَامِ خِرْمَانِ نَمُوْدِ وِجْنِ كَارِ اَزْ اِسْتِ بَرُوْدِ  
 عِلْمِ جِيْ نَمِيْ پَذِيْرُوْدِ وِجْرِيْ اِسْتِ مَرْعِيْ اَيْدِ كَمْ كِيْ اَسْثَالِ اِيْنِ اِسْخَانِ بَارِ اَبِ اِبْ فِطَانِ اِسْتِ صَحِيْحِ اَنْطِهَارِ اِسْتِ  
 اَمَا اِيْنِ مَعْنِيْ رَا وِسِيْلَةَ سَعَادَتِ خُوْدِ اِسْتِ مُصَدِّقِ مِيْ كَرُوْدِ



دست و پائی بزند بچشم من لکن سواد قوم هم مؤمنه هم محتمل که این بے استطاعت  
 داخل آنجا کرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خود را  
 سلب خریداران حضرت یوسف علی بنیوت ما و علیہ الصلوٰۃ والسلام ساخته بود آسید  
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور مشرف گرد و متفرق از جناب شرف  
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب با و شاه بر وجه اتم ایشان را حق بختانند تا طبع  
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلوٰۃ افضلها  
 و من اللقبیات انکما کوشند و مسلمانان را از غیبت برآزند حاصل تمیز نیاز مولانا حاجد  
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهر از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آید  
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سید حسن کواکبی کی کتابت  
 قلم و دیکه بدین کتابت از نام  
 سعادت حاصل نموده اند  
 حضرت مولانا صاحب کرامت  
 در ترویج شریعت و احکام  
 اسلام و تقویت ایمان  
 مسلمانان بسیار کوشش  
 فرموده اند و این کتاب  
 نیز از جمله آثار مبارک  
 ایشان است که در ترویج  
 شریعت و احکام اسلام  
 بسیار مؤثر است و امیدوار  
 است که در دست  
 صاحبان علم و ادب  
 بیاید و در ترویج  
 شریعت و احکام اسلام  
 بسیار مؤثر باشد

### کتابت حاصل هشتم

بسیار یاد و نعت و سنگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بتظیم علم و طلب  
 علوم که حاصلان شریعت اند نصرت که الله سبحانه علی الاخوان و یحییٰ بن سیدنا الانبیاء  
 علیه و علیکم الصلوٰۃ و التسلیات و التحیات حرمت نامه گرامی که نظر اربابان  
 نواخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد سلیم مؤلف مرقوم فرموده بودند  
 جزوی خرچے براسط طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان صوفیان  
 در نظر محبت بسیار زیاد آمد بچشم الظاهر عنون الباطن امید است که در باطن شریف نیز  
 این جامع کرام تقدیم پیدا کرده باشند کل انان و یکنو شرف بما فیہ نسخ از کوزه برون همان آید  
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاصلان شریعت ایشانند

صاحب ظاهر و باطن است  
 همان برون  
 آنکه همان تراه و در دست









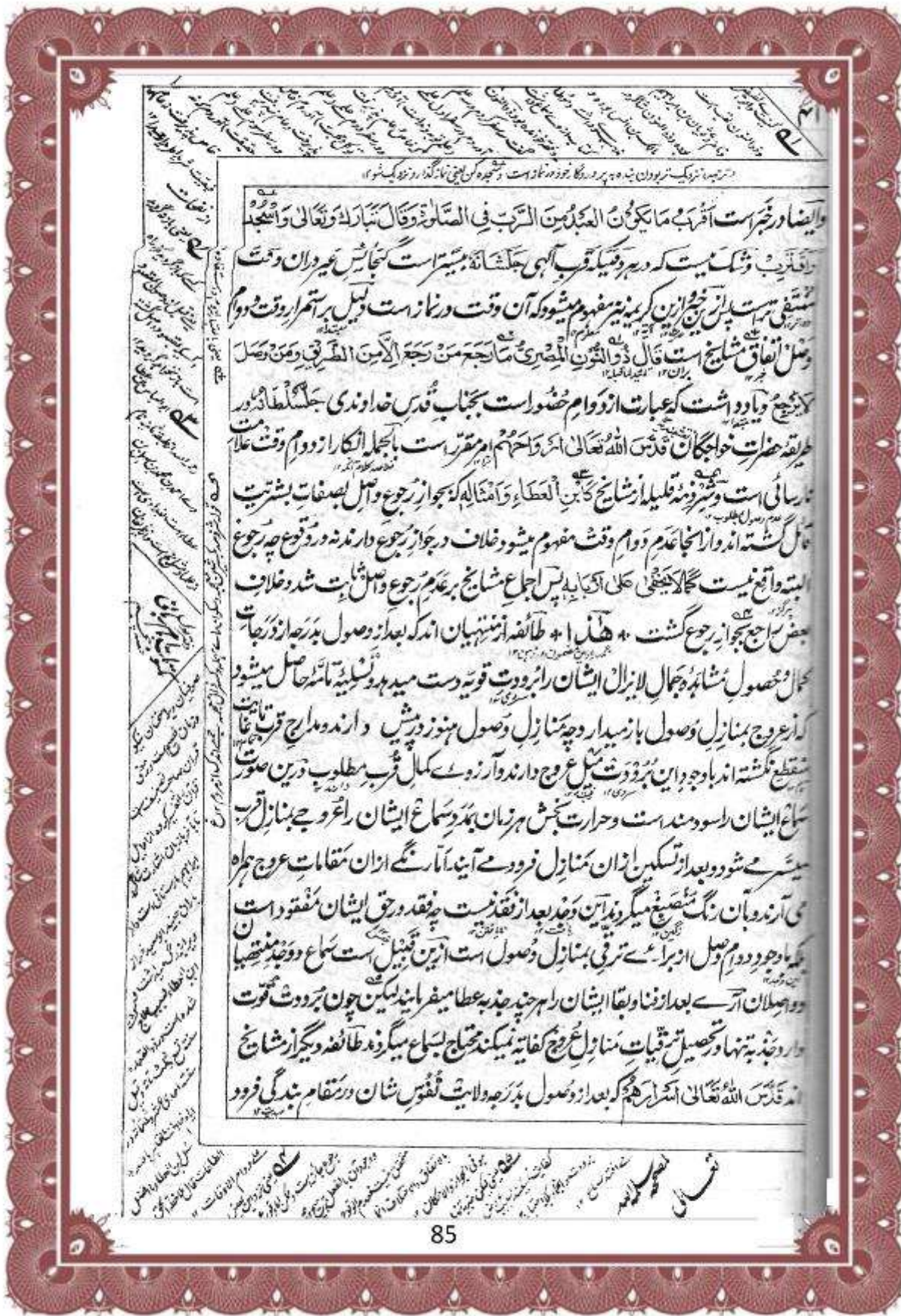












در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد  
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت  
 مستقیماً است پس ازین که بر نیاید مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل  
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت  
 نارسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 تامل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلاختگی کل آنکه باید پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی را رجوع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت  
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت  
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است  
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند متصفا  
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

و ایضا در خبر است آنچه که ما میگویند العبد من الرب فی الصلوة و قال تبارک و تعالی و استجد  
 و اذنیب و شکست که در هر وقتیکه قرب الهی جلگشانه و بیشتر است نجاشین غیر در آن وقت  
 مستقیماً است پس ازین که بر نیاید مفهوم میشود که آن وقت در نماز است و قبل بر آن نماز وقت دوم  
 و مثل اتفاق مشایخ است قال ذوالفقون المصیری ما جع من رجعة الا من الطریق و من وصل  
 لا یجوع و یادداشت که عبارات از دوام حضور است بجناب قدس خداوندی جلگشانه و در  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی است و از آنکه امر مقرر است باجمل انکار از دوام وقت علامت  
 نارسائی است و بیشتر زنده قلیل از مشایخ کاتبین العطاء و اما مثالی که مجاز رجوع و اهل بصفت بشریت  
 تامل گشته اند و از آنجا عدم دوام وقت مفهوم میشود و خلاف در مجاز رجوع دارند و در وقوع چه رجوع  
 البته واقع نیست گلاختگی کل آنکه باید پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع و اهل ثابت شد و خلاف  
 بعضی را رجوع مجاز رجوع گشت ۱۰ ههنا ۱۰ طائفه از منتهیان اند که بعد از وصول بدرضا و در اجابت  
 بحال حصول مشابه و جمال لایزال ایشان را برودت قوی دست میدهند و تسلیه نامه حاصل میشود  
 که رجوع بمنزله وصول باز میدار و چه بنازله وصول هنوز در پیش دارند و در ارج قربت ثابت  
 شقیق نشسته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و آرزوی کمال قرب مطلوب درین صورت  
 سماع ایشان را سودمند است و حرارت بخش هر زمان بعد و سماع ایشان را عروج بمنزله قرب  
 میسر می شود و بعد از تسکین از آن بمنزله فرو می آید اما رنگی از آن مقامات عروج همراه  
 می آید و بان رنگ شصت میگردد و این بعد از تقدیرت چه نقد و در حق ایشان منفقود است  
 یکبار و دو روز وصل از برای ترقی بمنزله وصول است ازین قبیل است سماع و در چند متصفا  
 و در احوال آن بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذب عطا میفرماید لیکن چون برودت قوت  
 دارد و جذبیه تنها و تحصیل ترقیات مناول عروج کفایت نمیکند محتاج بسماع میگردد طائفه دیگر از مشایخ  
 اند قدس الله تعالی است که بعد از وصول بدرضا و لا یت تقوس شان در مقام بندگی فرود

فصل فی شرح کلمات  
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است  
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است  
 در تفسیر آنکه سرور آن است ۲۰۰ روز در روز نماز است و آنچه که کن این نماز گذار در نزدیکی است

















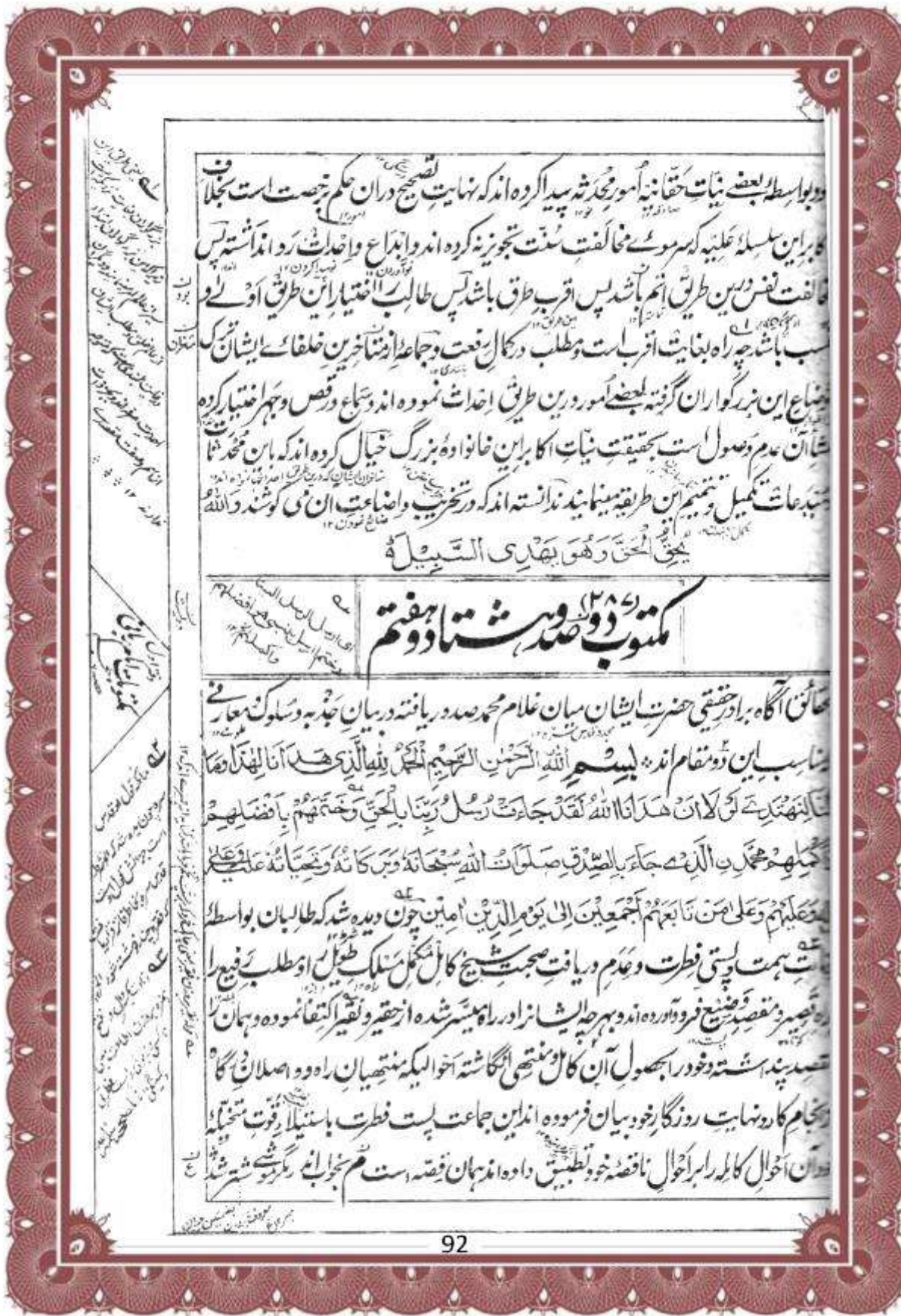












و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً  
 و بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس  
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که  
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام  
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

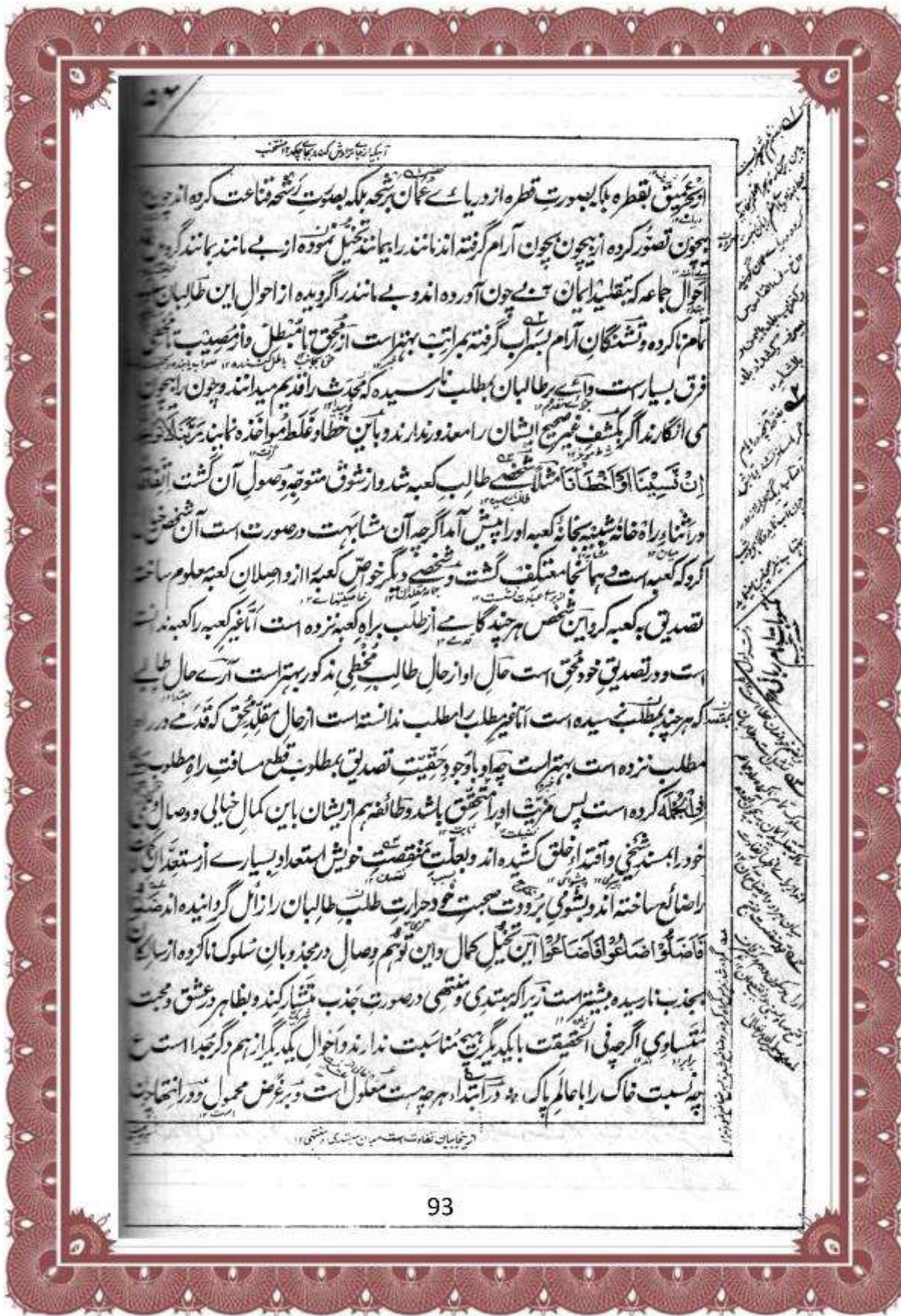
در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

### کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف  
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ  
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَفْضَلُ  
 الْخَلْقِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ وَعَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان  
 تصدیق داشته و خود را بصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و وصلان آگاه  
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله  
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی





۲۲

آنکه در صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون  
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهتر است از محقق با مطلق و انحصار  
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و باینکه  
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در دنیا و راه خانه شنبه جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص  
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از اهل صلوات کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس حریف او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت معجزات طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضلوا و اضلوا فاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان  
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کند و بظاهر و عشق و محبت  
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

اینکه در صورت قطره از دریای سخن بر حبه بله بصورت کشف قناعت کرده اند چون  
 چون تصور کرده از چون چون آرام گرفته اند مانند رایمانه تجمل نموده از بے مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که تقلید ایمان منم چون آورده اند بے مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته بمراتب بهتر است از محقق با مطلق و انحصار  
 فرق بسیار است و این طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند و باینکه  
 ان کسیتا او اکتفا انما مثل شخص طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در دنیا و راه خانه شنبه جان کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص  
 کرد که کعبه است و با تمام تکلف گشت و شخص دیگر خواص کعبه از اهل صلوات کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس حریف او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشومی برودت صحبت معجزات طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضلوا و اضلوا فاضلوا فاضلوا این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سادگان  
 مجذوب نرسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کند و بظاهر و عشق و محبت  
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

در جوابی که تفاوت هفت مرتبه است و سبب است



سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتمل  
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایت فریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب مبتدی جذب  
 مسی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب اطل و کب کبره لطفی موان + فاش کتف و فی حدیثی که فی حدیث سبھا انه وهو شیخ اذ قد  
 کبیل و نعم الملک و فی عم الکبیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانم مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خانم بیان  
 مع علوم و معارف متفرقه است که ظالمان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند  
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید تریه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور  
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتمل  
 سعوری و این مشابہت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایت فریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و فرق بین  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و فرق در میان جذب مبتدی جذب  
 مسی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب اطل و کب کبره لطفی موان + فاش کتف و فی حدیثی که فی حدیث سبھا انه وهو شیخ اذ قد  
 کبیل و نعم الملک و فی عم الکبیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خانم مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خانم بیان  
 مع علوم و معارف متفرقه است که ظالمان را در استن آنها کاشه المنفعت است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند  
 در عمل جز اگر از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتوانند گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بے تخلص روح از نفس  
 بر آید تریه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی متصور  
 نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد



بر آنکه سنی فرق و جمیع جماعت کثیر و سیرت و شریعت و احکام از سائر مشرکین نقل نمودند و از جمیع طوائف نامیدند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیرت عن الله بالحق و دار و صورت بندوست هر گدای  
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جاذب المذنب و جاذب  
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطوائف و احاطه و سران بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه علی صوره و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سران و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل  
 نهایت سیرت است سیرت است بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء کاهه اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناسه و احاطه و سران و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب می کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوره بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

سوره و احاطه و سران و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل  
 نهایت سیرت است سیرت است بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون  
 و بیچگونه است چون راه همچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء کاهه اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناسه و احاطه و سران و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعیدم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب می کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجللیت مستوره بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

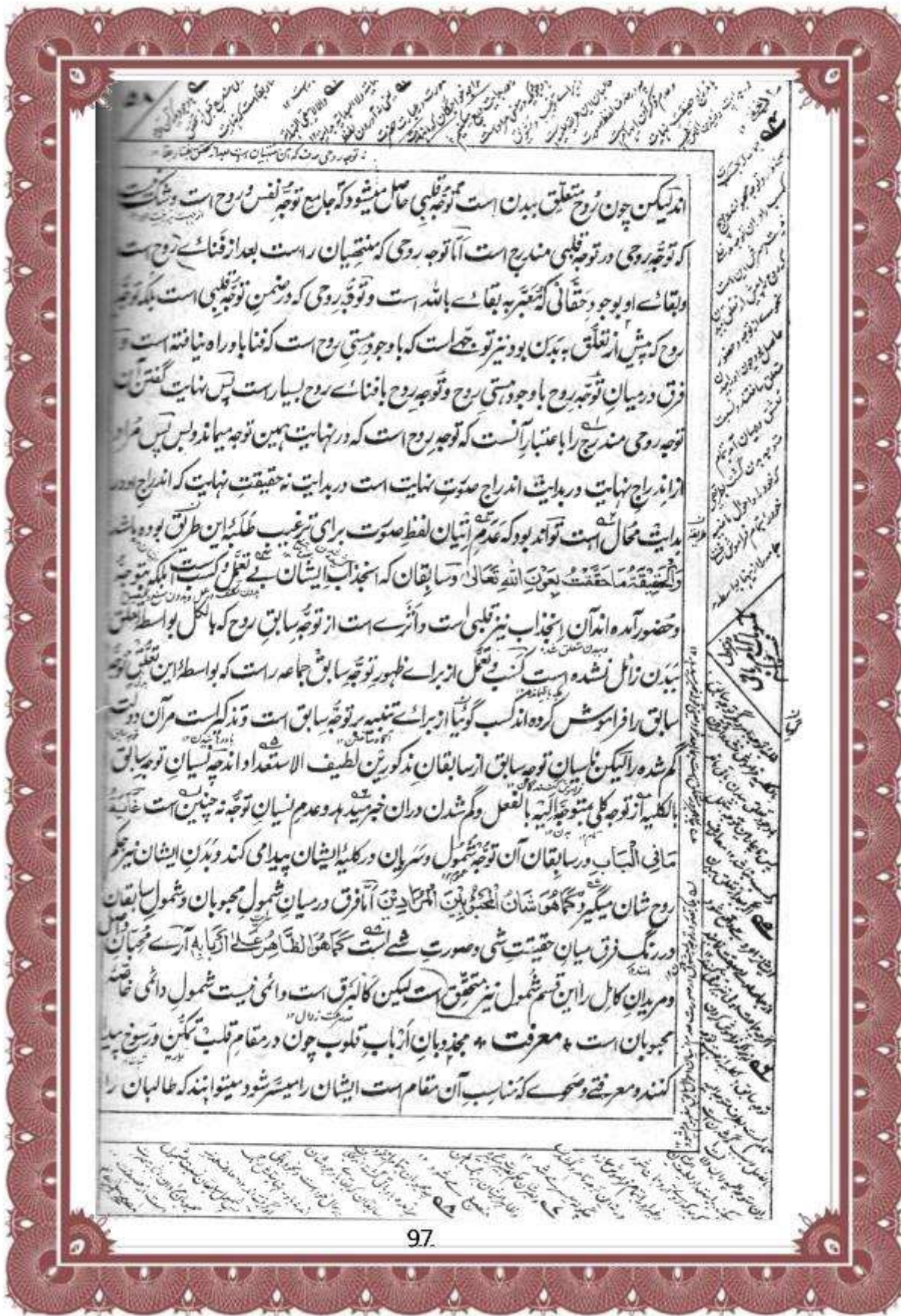
بقوه و علم و کسب را باید خواند

مستغفر بزرگوار









اندکی پس چون روح متعلق ببدن است موجه قلبی محال میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان راست بعد از فناست روح است  
 و بقائش او بوجوه حقیقی که تعبیر به بقائش باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه  
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی متوجه کتبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذوق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را



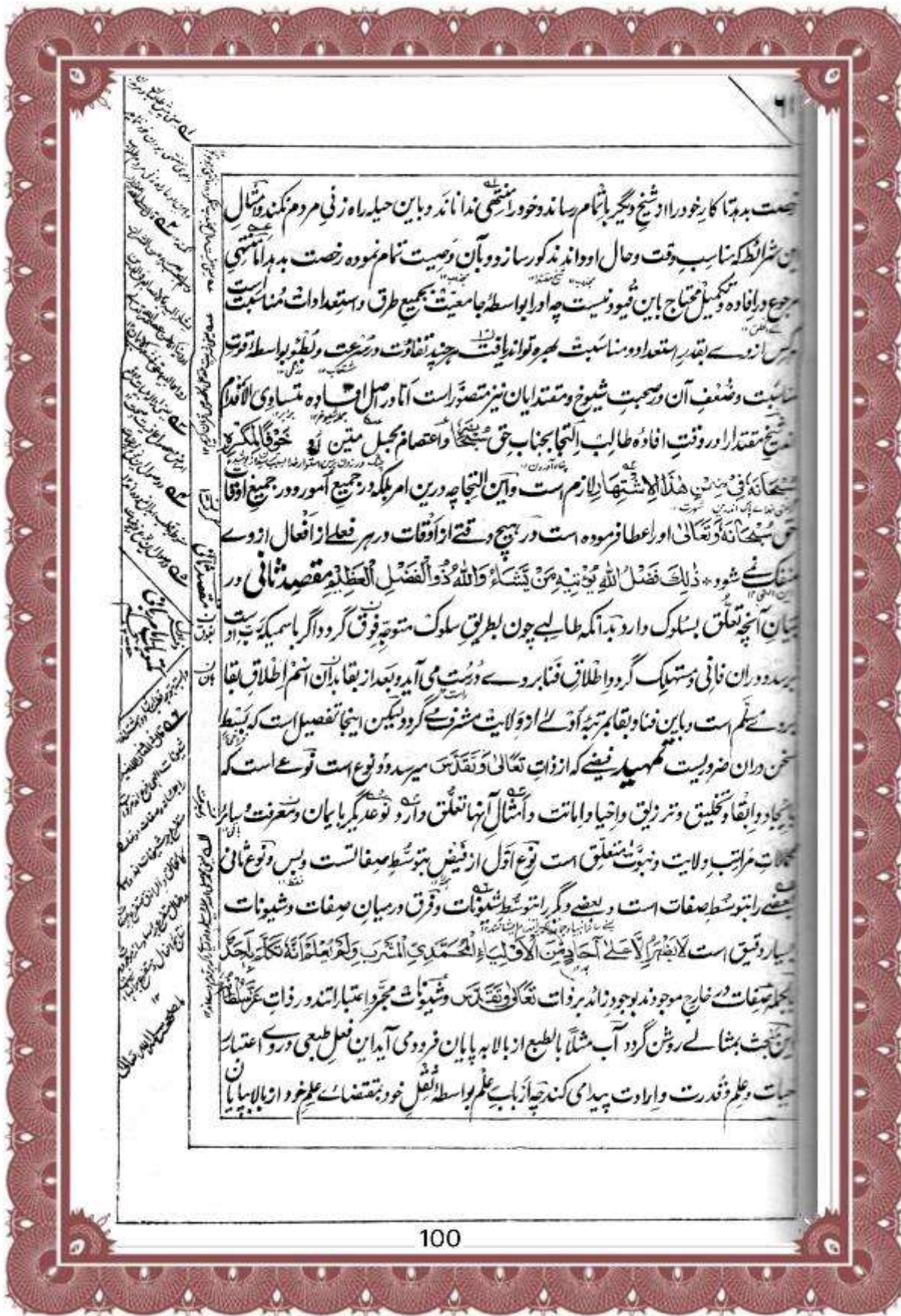
تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پنهانیت  
 سلوک رسد و جذب مستحقین پیدا کند آنگاه مقام تملک ایشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند  
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک افادۀ ندرود او را بکمال نسبتی و توجه نماندۀ افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد  
 که برین مفسر گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 توفیق افادۀ مے نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افادۀ و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برین را جامع بین تشبیه التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بناؤ آن بر سلوک است  
 لائق مقام شمی که بنیانک آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده  
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شکر بیش از گیت افادۀ  
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است  
 برایت یار و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفران عالم است و باقی است

اینکه در مقام قلب است  
 و در مقام برزخیت است  
 و در مقام عترت است  
 و در مقام شکر است  
 و در مقام مستعدان است  
 و در مقام کمالات است  
 و در مقام انجذاب است  
 و در مقام محبت است  
 و در مقام سلبی است  
 و در مقام نصیبی است  
 و در مقام جمیع است  
 و در مقام منصف است  
 و در مقام بزرگ است  
 و در مقام اصل است  
 و در مقام باقی است









Handwritten marginal notes in the left margin, including the title 'شرح فیضان حکمت' and various explanatory remarks.

Main body of handwritten text in Persian script, discussing philosophical concepts such as the nature of knowledge, the relationship between the soul and the body, and the hierarchy of sciences.



سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم جامع حیوة است و اراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّسین  
 است این اعتبارات در ذوات آب بمنزله شیوانات است  
 اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده و ذوات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات  
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی  
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای  
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم نفی بوجود  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون عمومی  
 قوی ایشان است و مقام صفات پنجمین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیہ و آله و سلم و اولیا  
 که برت مومنانند و صفات اولیٰ جمیع و وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیوانات  
 و سایر انبیاء و جماعه که برآید امر ایشانند صلوات الله تعالی و برکات الله علی سیدنا و محمد و کلّ صحیح  
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که اسکندری  
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نخل شان العلم است و این  
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر بقابلت است و آنست که آن و تقدّس شان  
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلت  
 اگرچه برنخ است میان ذات عزّتها که در میان شان لعلم آنها چون یک جهت او برنگ است  
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شانه در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است  
 دیگر که شان لعلم است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت  
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است  
 لاجرم این برنخ در وقت تکاشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل  
 شود

علم جامع صفات  
 زائده و توشه بقوق  
 علم است و قدرت نیز  
 ثابت شد چه ارادت  
 تخصیص احد المتقدّسین  
 است این اعتبارات در  
 ذوات آب بمنزله  
 شیوانات است  
 اگر با وجود این  
 اعتبارات صفات  
 زائده و ذوات آب  
 اثبات کرده شود  
 بمنزله صفات  
 است بوجود زائده  
 آب باعتبار اولیٰ حقّی  
 و عالم فاعل و مرید  
 نمیتوان گفت از برای  
 این اسمی ثبوت  
 صفات زائده و رکار  
 است پس آنچه در  
 عبارت بعضی شایخ  
 در اثبات اسمی  
 مذکور از برای  
 آب واقع شده  
 است بشک آن عدم  
 فرق است میان  
 شیون و صفات  
 و همچنین حکم  
 نفی بوجود  
 نیز محمول است  
 بر عدم آن فرق  
 و فرق دیگر در  
 میان شیون و  
 صفات آنست که  
 مقام شیون  
 عمومی قوی  
 ایشان است و  
 مقام صفات  
 پنجمین است  
 محمد رسول  
 الله صلی الله  
 تعالی علیہ و  
 آله و سلم و  
 اولیا که برت  
 مومنانند و  
 صفات اولیٰ  
 جمیع و وصول  
 فیض ثانی  
 ایشان را  
 بتوسط  
 شیوانات و  
 سایر انبیاء  
 و جماعه که  
 برآید امر  
 ایشانند  
 صلوات الله  
 تعالی و برکات  
 الله علی  
 سیدنا و محمد  
 و کلّ صحیح  
 آنست که  
 وصول این  
 فیض بلکه  
 فیض اول  
 هم ایشان  
 را بتوسط  
 صفات است  
 پس گوئیم  
 که اسکندری  
 آن سرور  
 است علی  
 الصلوة و  
 السلام و  
 واسطه  
 وصول  
 فیض و  
 ویم است  
 نخل شان  
 العلم است  
 و این شان  
 جامع  
 جمیع  
 شیون  
 اجمالی و  
 تفصیلی  
 است و آن  
 نخل  
 معبر  
 بقابلت  
 است و آنست  
 که آن و  
 تقدّس  
 شان علم  
 را بلکه  
 جمیع  
 شیون  
 اجمالی و  
 تفصیلی  
 را لیکن  
 باعتبار  
 شمول  
 شان علم  
 اینها را  
 باید  
 دانست  
 که این  
 قابلت  
 اگرچه  
 برنخ  
 است  
 میان  
 ذات  
 عزّتها  
 که در  
 میان  
 شان  
 لعلم  
 آنها  
 چون  
 یک  
 جهت  
 او  
 برنگ  
 است و  
 آن  
 جهت  
 ذات  
 است  
 تعالیٰ  
 شانه  
 در  
 برنخ  
 نیز  
 رنگ  
 آن  
 پیدا  
 نمیشود  
 پس  
 آن  
 برنخ  
 برنگ  
 است  
 دیگر  
 که  
 شان  
 لعلم  
 است  
 منصف  
 است  
 پس  
 ناچار  
 آن  
 را  
 نخل  
 آن  
 شان  
 گفته  
 شد و  
 ایضا  
 نخل  
 شے  
 عبارت  
 از  
 ظهور  
 شے  
 است  
 اگرچه  
 بیشتر  
 و  
 بیشتر  
 باشد  
 و  
 مرتبه  
 دویم  
 و  
 چون  
 حصول  
 برنخ  
 بعد  
 حصول  
 طریقین  
 است  
 لاجرم  
 این  
 برنخ  
 در  
 وقت  
 تکاشف  
 در  
 تحت  
 آن  
 شان  
 منکشف  
 میشود  
 پس  
 باعتبار  
 این  
 ظهور  
 تا  
 باطل  
 شود





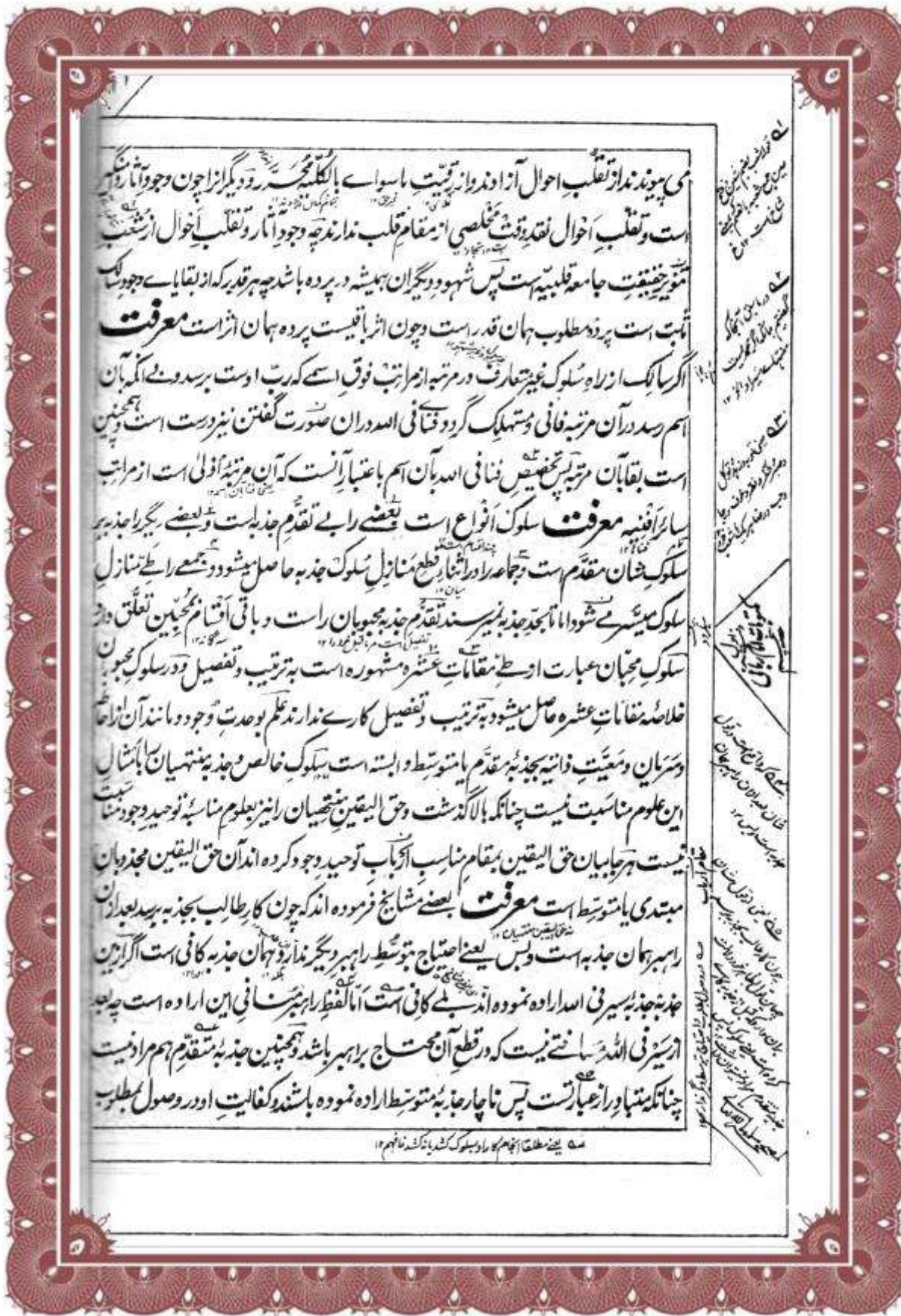












می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه <sup>و در دیگر از چون وجود آثار</sup> است و قلب احوال تقدیرت مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشیت  
 متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس  
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان  
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است همچنین  
 است بقایان مرتبه پر تحفه فانی السد بان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب  
 سایر آفنیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در ایشان قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل  
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر است تقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق در  
 سلوک مجویان عبارت از طه نقائات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان  
 خلاصه نقائات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال  
 و مریان و سعیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه و البته است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز معلوم مناسبه توحید وجود نیست  
 نیست هر چه بیان حق الیقین بمقام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجویان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از آن  
 راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسطه را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این  
 جذب جذب سیر فی السد را داده نموده اند بس کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد همچنین جذب به مقدم هم را نیست  
 چنانکه مبتدا و راه بر است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بمطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا نهم ۱۱

لله قلبه من غیره  
میران من غیره  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من

شکست من  
شکست من  
شکست من



و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان

معلوم نمیشود چه بسیار از سرتیطان در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آن سے جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 گذاشت آن این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنکه هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 سے انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة و التمسک بالعبیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفیر آنجا که گفت سه سوسه  
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است

کلیه از تقابلی است  
 و در وقت حصول این جذب از غرض بقوت تعاضد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی سے بود و اثنای راه میگذراشت آن سے جذب متقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بقلب غایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 گذاشت آن این کفایت در حق جمع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسلوک  
 کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنکه هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی قیاس حرکت افتاده بود و در دم و در  
 سے انگاشته و بعضی دیگر منع کلام و جویان در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده اسعی است از آنها و بقاء پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و ببقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را بشعور نمیساخت شعور محرق بالکائنات یعنی نفس و باطن و من هکذا کیف محرق  
 اول ماس نار است هر آینه بسوزد و متلاشی شود و فانی نمین نار است و کیف محرق بلکه گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
 علی الصلوة و التمسک بالعبیة تجلی بی پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 او در نیست و دلیل بی پرده گی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگ انحال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والا استقلال است چنین خبر داد علی بن الغفیر آنجا که گفت سه سوسه  
 بیوش رفت بیک پر تو صفت ۴ نوعین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را او می است و محبوبان را بزنی در که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته آندان نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بسبب قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه السلام است آنها و من الصیبات الملهات واقع شده است

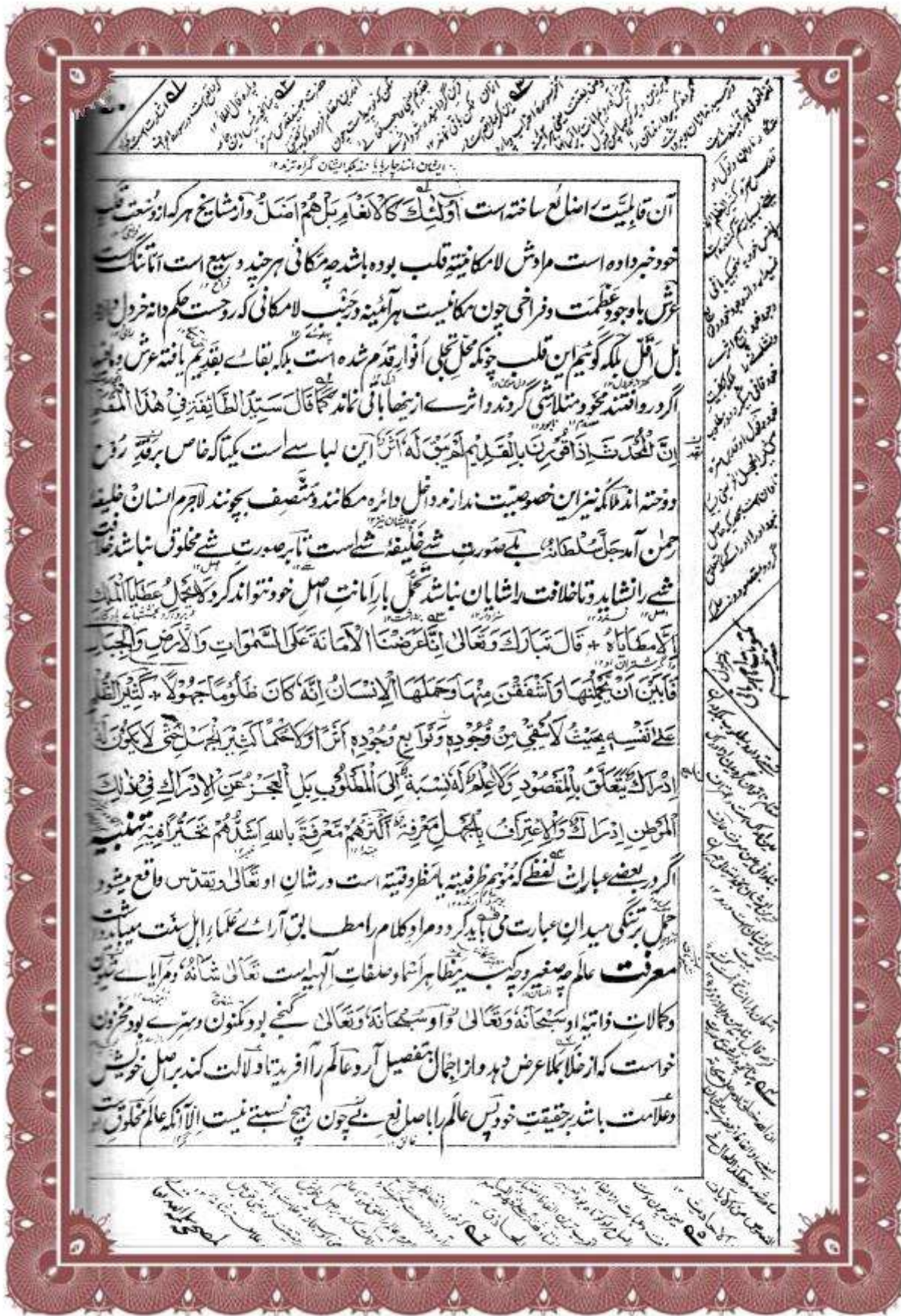












و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

آن قایلیت اصلع ساخته است اولیک کالاعار بکلم اصلع و از شاخ هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنانگش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خزل بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقعته خود و منلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان لعدت اذا قررت بالقدر لم یبق له اثر این لباسی است یکا که خاص بر بقیه روض و خوشه اند که نیز این خصوصیت ندارد و محل دائره مکانند و تصفیح چونند لاجرم انسان خلیفه حرم آمد جلالت کاند بک صورتی شریفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد خدا شمس را شاید و مخالفت را شایان نباشد محل بارانیت اصل خود تواند کرد و کما قال عطاء المذکب لا کمطاکاه + قال تبارک و تعالی انکلمت الایمانه علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یخلفها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال عطاء المذکب علی نفسیه یحیی من وجوده و توابع وجوده ان اول کما انکیر لیس شیخ لا یکنون ادراک یعلق بالمفصود کالعلم که نسبت به الی المملوک بیل العجز عن الایدرک فی ذلک المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرفه انهم معرفه بالله اسکندهم تخذیرافیه متمسب اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود محل بر تنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کسب بیظاهرا آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا کمال و کالات و امتیاز او سبحان الله و تعالی و او سبحان الله و تعالی گفته بود و کمون و ستره بود و مخزون خواست که از خطا بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است...







چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل  
 بیت او علیه السلام و القیام و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج  
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و قیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیا این است که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفلی انده و کفلی  
 اخرا کلامه **بسم الله سبحانه علیه ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و کلامه**  
 افضل انبیا و علی جمیع اکتیله و المرسلین و المذکیه و المقرین و علی المرسلین

بسم الله سبحانه  
 علیه ذلک و علی جمیع  
 نعماته و الصلوة و  
 السکام و کلامه

بسم الله سبحانه  
 علیه ذلک و علی جمیع  
 نعماته و الصلوة و  
 السکام و کلامه

بسم الله سبحانه  
 علیه ذلک و علی جمیع  
 نعماته و الصلوة و  
 السکام و کلامه

و الصلوة و السکام و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه  
**کتاب و وصفت نماز و ششم**

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جمیع  
 اهلین و احبنا علی ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من  
 بنیان الصلوة و ترعه اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که**



























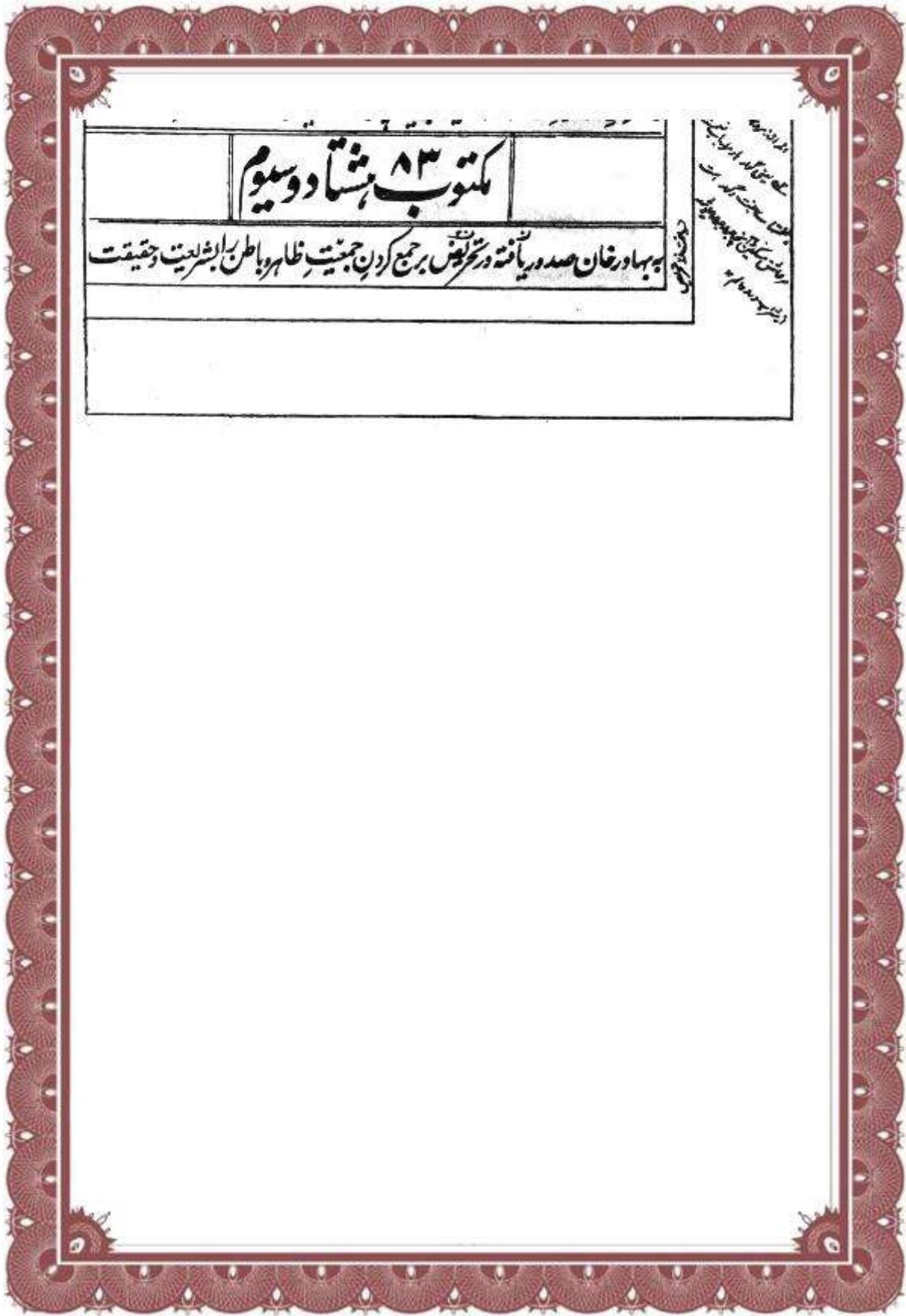




این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان  
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا  
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول  
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال  
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت بر زنجی ذی جبین در کار است  
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب  
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت  
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد  
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال  
 می سازد هر چه آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این  
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت  
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از اهل مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال  
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ  
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحیوة للسؤل عنهما  
 آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا  
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است  
 و اگر کمتر بود که اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز  
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چه آن دار و در است و انخوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از اهل مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحیوة للسؤل عنهما آنکه جناب شیخیت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و اگر کمتر بود که اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام





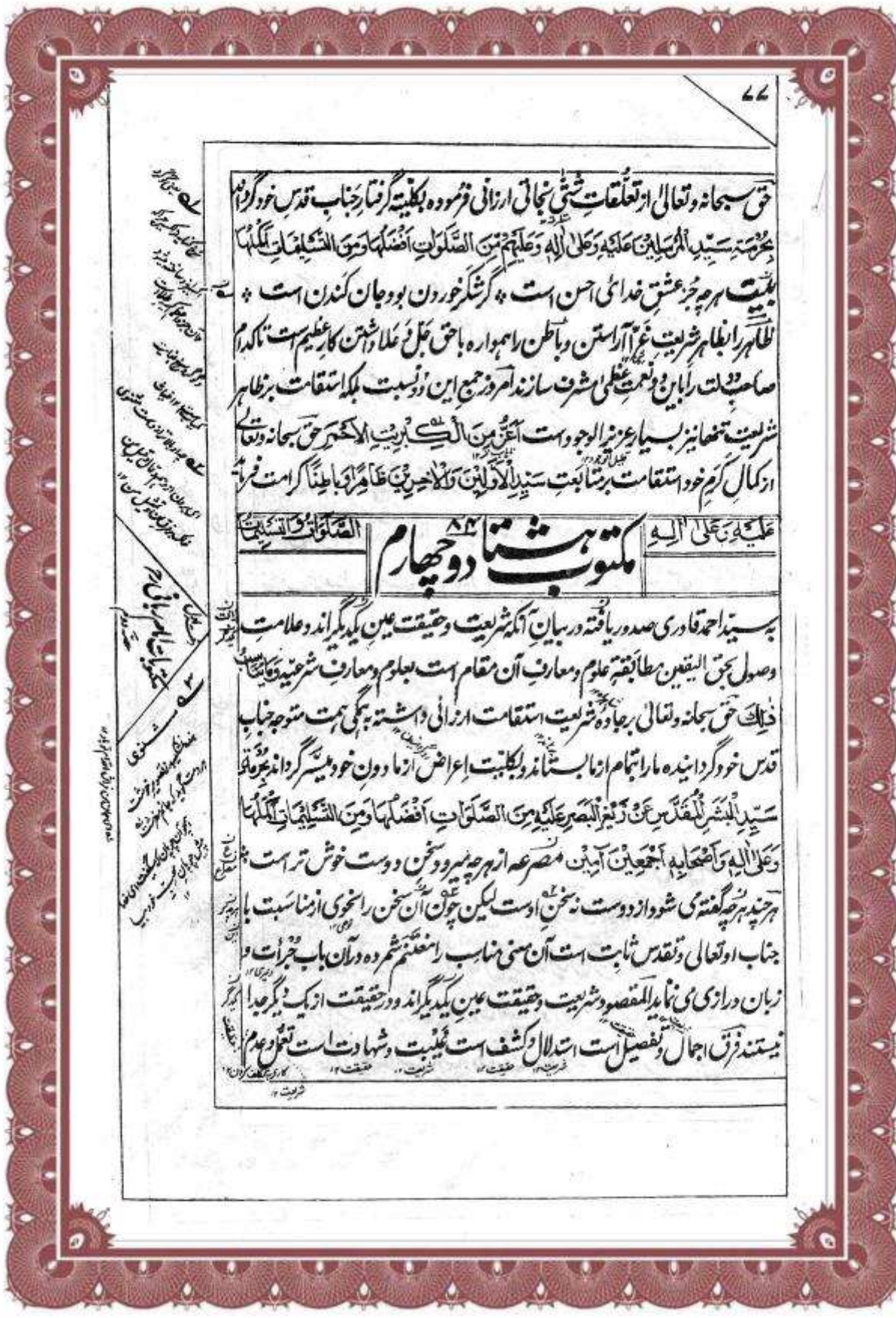


حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانم  
 حضرت سید البشر علیه السلام و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیقات لکنها  
 بکلیت هر چه جز عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به  
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
 صاحبیات را باین نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این روز نسبت بکدام استقامت بر ظاهر  
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحان و تعالی  
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرماید

علیه و علی الو  
**مکتوبه بیست و چهارم**  
 الصلوات و الشیقات

پس سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت  
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و  
 ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب  
 قدس خود گردانیده ما را بتمام از باب شانزه بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود  
 سید البشر علیه السلام و زلف البصر علیه من الصلوات افضلها من الشیقات لکنها  
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است  
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمن است لیکن چون آن سخن را سخنی از مناسبت با  
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شمرده در آن باب جزایات  
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا  
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

بکلیت هر چه جز عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به  
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
 صاحبیات را باین نوع عظمی شرف سازند امر فرموج این روز نسبت بکدام استقامت بر ظاهر  
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الیک حق سبحان و تعالی  
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخرین ظاهر را باطناً کرامت فرماید  
 مکتوبه بیست و چهارم  
 ص ۱۰۰  
 مکتوبه بیست و چهارم  
 ص ۱۰۰  
 مکتوبه بیست و چهارم  
 ص ۱۰۰





تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت  
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها به تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت  
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین  
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است  
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده  
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان  
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت  
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که  
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت  
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم  
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت  
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان  
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور  
نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از  
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله  
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علی و کماله کون الله تعالی و سلامه  
علی صلاحتها بقیه التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی  
اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر  
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

له منافع  
عالمی  
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت  
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها به تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت  
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین  
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است  
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده  
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان  
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت  
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که  
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت  
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم  
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت  
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان  
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور  
نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از  
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله  
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علی و کماله کون الله تعالی و سلامه  
علی صلاحتها بقیه التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی  
اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر  
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

مع تقدیر انهم با لکسر گردن و گردن ۱۱

کمال شان ۱۱  
عالمی  
تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر امین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت  
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها به تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشادوت  
می آید و چشم کتب و محفل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین  
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعی و آسمانی مخالفت است  
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده  
است از شاخ طریقت نبوی بر سر وقت است و سر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان  
نهایت نهایت راه صفاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت  
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که  
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت  
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم  
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت  
بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر مستقیم الاحوال ایمان  
اشمال این عبارات مومهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور  
نمی سازند سائلی از حضرت خواجہ نقشبند قدسی الله تعالی علیه السلام پرسید که مقصود از  
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله  
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علی و کماله کون الله تعالی و سلامه  
علی صلاحتها بقیه التصدیق آنکه حامل قیود و عامیان شیخ مصطفی شریعی از نسل فاضل شریعی  
اند پران ایشان بزرگ بودند و ظالمت و وجه بد معاش بسیار داشتند و مشار الیه از تقدیر  
آسایش معاش مضطرب است آنرا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده















































والمعرفت

کتاب فیض الحقیقی  
تالیف مولانا محمد رفیع  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
جلد اول صفحہ ۲۹

امتنون بعلم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ یسائت و مکمل و اسخاں را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب  
یافت و تاویل است که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الائت شان آن متشابهات نیست و از  
آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات  
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن  
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تفسیر ظاهر  
ساخت و حد و کسایان در ریاضه محیط زمین است و این کسایان گشاده گردانید و است که علماء و اسخاں را  
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشف  
لکل ان هدانا الله لکذا جملة من رسل کتبنا بالحق تعالیت و تعلق مسطوره را که طلب نموده بودند  
حوال حضور و داشته از آن مقوله هیچ نمونشت چکنند ظلم معارف دیگر جاری گشت و معالجه کوشش  
بمعد و روحانیت و است و السکة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تدر متابعه  
تلمصطف علیک و علی الذین علی انخوانه الصلوات التالیات الغلا

این تاویل است که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الائت شان آن متشابهات نیست و از آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تفسیر ظاهر ساخت و حد و کسایان در ریاضه محیط زمین است و این کسایان گشاده گردانید و است که علماء و اسخاں را تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشف لکل ان هدانا الله لکذا جملة من رسل کتبنا بالحق تعالیت و تعلق مسطوره را که طلب نموده بودند حوال حضور و داشته از آن مقوله هیچ نمونشت چکنند ظلم معارف دیگر جاری گشت و معالجه کوشش بمعد و روحانیت و است و السکة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تدر متابعه تلمصطف علیک و علی الذین علی انخوانه الصلوات التالیات الغلا

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم (۲۴۴)

مکتوب دولیت و مقاد و مقتم  
تالیف مولانا محمد رفیع  
مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند  
جلد اول صفحہ ۲۹

بمعاد الحق صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه  
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهود و شهود نفسی است و معارفه که اخیر  
نوشته اند شهود و نفسی را در رنگ شهود افاتی بے حاصل است و راه نفس و آفاق شهود اثبات نموده  
بلکه نفس شهود را در واژه وصول دانسته اند و راه این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه این  
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به جلان آشفد که الله تعالیٰ که علم یقین در ذات حق  
سبحانه و تعالیٰ عبارت از شهود آلمت است که وال اندر قدرت او تعالیٰ و تقدس و شهود آن است  
و کسایان که آشفد و محقق رفائی جز در سینه نفسی متصور نیست و آن جز در نفس پاک است  
سے

این تاویل است که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الائت شان آن متشابهات نیست و از آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تفسیر ظاهر ساخت و حد و کسایان در ریاضه محیط زمین است و این کسایان گشاده گردانید و است که علماء و اسخاں را تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشف لکل ان هدانا الله لکذا جملة من رسل کتبنا بالحق تعالیت و تعلق مسطوره را که طلب نموده بودند حوال حضور و داشته از آن مقوله هیچ نمونشت چکنند ظلم معارف دیگر جاری گشت و معالجه کوشش بمعد و روحانیت و است و السکة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال تدر متابعه تلمصطف علیک و علی الذین علی انخوانه الصلوات التالیات الغلا







العصاة الربا لکتر وعلى البواضعا لبرکة  
 الا ثقیاء الذین امنوا بالقدیر کما ضوا  
 بالانصاء وبعد فلما کانت مسئلة  
 القضاء والقدیر قد اکتز فیها الجبر  
 والتمسک وغلب علی الذر فاطر بها  
 باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم  
 یخص الجبر فیما یصد من العبد با  
 لاخیار وکفی بعضهم شکیة الوجود  
 القهار واتخذ طائفة بطرف الاصل  
 فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم  
 والتمسک القریب والقدیر فی هذا الطرف  
 الفریقة الناجیة الذین هم اهل السنة  
 والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن  
 اسلافهم واخلد لهم فترکوا الافراط  
 والتفریط واختاروا الوسط والبین  
 من روى عن ابی حنیفة رضی الله تعالی  
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق  
 رضی الله تعالی عنهم فقال یا ابن رسول  
 الله هل فوض الله تعالی الی الامر  
 الی العباد فقال الله تعالی اجعل

بها نیکو ما فرمان باک شو ندگان و بران  
 اصحاب و کونیکو کارند و بر سیر کاران انکلیمان  
 آوردند بقدر و نور شدند بقضا و پس از همه صواب  
 چون و تحقیق مسأله قضا و قدر حیرت بسیار داشت  
 کثیر شایع گردید و بر اکثری از اطنین آن و هم باطل  
 و خیال ملاحظ غالی است حتی گفته بعضی بعضی  
 در آنجا عیب را بنویسند و بشود و نفسی کردند  
 بعضی نسبت آنرا اخبار یکتای غالب گویند  
 هر یک ازین دو خطا لفظی که را از دو جان اقتضا  
 در اعتقاد که اوست صراط مستقیم و سنج تویم  
 و هر آمینه و حق گردید این طریق مستقیم و قوی  
 که ایشانند اهل سنت جماعت رضی الله تعالی  
 عنهم و سخن اسکا لافیه و اخلا فیه  
 پس ترک نمودند راه افراط و تفريط  
 و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت  
 از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه  
 که پرسید که از امام اجل جعفر صادق  
 رضی الله تعالی عنهم پس گفت است فرزند  
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کار  
 را به بندگان - پس فرمود که خدا تعالی بزرگتر است

سنة ثلاثين من الهجرة  
 في جملة من كان  
 عددا على يد الفقيه  
 تاروف قدما من  
 النفس والبدن  
 الطائفة التي  
 اهلها كما ان  
 بنده على  
 للبرهان  
 الفقه والاعمال  
 الاشارة الى  
 طائفة المعتدلة  
 من المعتدلة  
 والتمسک القریب  
 والقدیر فی هذا  
 الطرف الفریقة  
 الناجیة الذین  
 هم اهل السنة  
 والجماعة  
 رضی الله  
 تعالی عنهم  
 وعن اسلافهم  
 واخلد لهم  
 فترکوا الافراط  
 والتفریط  
 واختاروا  
 الوسط والبین  
 من روى عن  
 ابی حنیفة  
 رضی الله  
 تعالی عنه  
 انه سأل  
 جعفر بن  
 محمد  
 الصادق  
 رضی الله  
 تعالی  
 عنهم  
 فقال  
 یا ابن  
 رسول  
 الله  
 هل  
 فوض  
 الله  
 تعالی  
 الی  
 الامر  
 الی  
 العباد  
 فقال  
 الله  
 تعالی  
 اجعل







أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُصُولِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ إِجْمَاعُ  
 الْأَمْرَيْنِ عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمَا بِهَيْئَتَيْنِ  
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفِيلَاءُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَن يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدُ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرُ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادِ الْأَمْعَنِ لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ  
 أَشْرَقَ الْمُنْفَرَعُ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى  
 تَأْثِيرِهِ بِأَنَّ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودِ الْوَصْفِ زَائِدًا عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُودُ فِي الْقَوْلِ  
 بِالتَّأْثِيرِ إِنْ كَانَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْإِجْمَاعِ لِتَعْجِيزِ اللَّهِ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْإِجْمَاعِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل و حصول الفعل  
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت  
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر فیلی  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج  
 که نصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و وصف  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالی

تفسیر  
 فی  
 التفسیر  
 فی  
 التفسیر







عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه  
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در  
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک  
 پس سخن مجبور محض است کاشع و این قول  
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید  
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان  
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو  
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن  
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است  
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال  
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد  
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه  
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر  
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح  
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است  
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد  
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز  
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -  
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از  
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه  
 لا استیلاعة لنا و العبد کاشعری اذا  
 حرکتها الیه یحرکت فکذا لک  
 العبد مجبور کاشعری و هذا کفر و  
 من اعتقد هذا ینصیر کافر و قال  
 ایضاً فی مذهب الجبریه قو لهم  
 ان لیس للعباد افعال علی الحقیقه  
 الا فی الخیر و لا فی الشر و ما یفعل العبد  
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا کفر  
 فان قلت اذ لم یکن لقریه العبد  
 تا یتر فی افعال و لم یکن اختیاراً  
 له حقیقه فما منتهی نسبت افعال الیه  
 العبد حقیقه عند اشعری قلت ان  
 القدره وان لم یکن لها تاثیر فی  
 افعال الا انه سبحانه جعلها  
 مدار الوجود الی افعال بان یخلق  
 الله تعالی الی افعال عقیب صرف  
 قدره هم و اختیار هم الی افعال  
 بطریق جبری العاده و کانت القدره  
 لعله عادیه لوجود افعال فی کون

کفر است

فعال علی الحقیقه  
 در خیر و شر  
 در چه میکنند پس فاعل  
 همان حق است  
 قول نیز کفر است

کفر است







چه ای بجعل الفعل واجباً و مستعاضاً و وجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتداد الأول لا بد ممنوع فان الوجوب بالاختيار هو كماله لا مشا و فإني أرى منتهى بافعال الی

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ  
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِإِخْتِيَارِ مَنْفَعَةٍ لَهُ وَالضَّامُّ  
 مُتَقَوِّضٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ  
 مُسْتَعَانَةٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ  
 أَوْ مُنْعَى إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُرِدَ  
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ  
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَهُ لَمْ يَكُنْ  
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا الْفِعْلُ  
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنَّ الْقَوْلَ شَبَّهَ الْقَوْلَ  
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ  
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَوَمَنْشَأُ  
 نَهْيًا بِنَاءِ السَّفَاهَةِ وَيَهْدِي أِبَالِغَ مَشَابِهُ  
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى مَا سَعَى لَهُمْ فِي  
 تَضَلُّلِهِمْ فَمِنْ هَذَا بَرَأ الْمَسْئَلَةَ حَتَّى قَالَ  
 إِنَّ الْعَبْرَةَ أَسْعَدَ حَالًا مِمَّا هُمْ فِيهَا حَيْثُ لَمْ  
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنَّ شَرِيكَهَا وَاحِدٌ وَانْتَعَزَلَتْ  
 أَنْبَسُوا شَرِيكَهَا لَا تَحْضُرُ وَتَعَمَّتِ الْجَبْرِيَّةُ  
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ إِصْلًا وَإِنْ حَرَكَاةً  
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَاهِدَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ  
 إِصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا إِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد و یا نخواهد کرد و قیامت  
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب  
 و لازم میگردد و این مثبت است اختیار است مافی  
 آن و نیز مقتضی است بافعال بارئ تعالی زیرا که  
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع  
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد  
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار  
 بود بارئ تعالی در افعال خود مختار نبود که  
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق  
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال  
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است  
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ  
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سبعمهم مبالغه نموده  
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند  
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس  
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله  
 شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه  
 زعم نموده که فاعل است هرگز مرعبد را و نه قدرت  
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات  
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و

له من غیر  
 مستیلاست  
 مشا در این  
 طبع در این  
 انچه در  
 مکه معتقد  
 از وجوب  
 با استقلال  
 ایضا اختیار

کتاب  
 در اصول  
 فقه  
 ج ۱  
 صفحه ۱۴۲







مذهب الاشعري بل الى مذهب  
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار  
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ  
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك كسبحوا  
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام  
 من ان العاقل واحد ليس الا هو  
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال  
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات  
 الجادات بل وجود العبد ذاتا و  
 صفة كسراب يقبعه بحسبه الظاهر  
 ماله احسن اذ لعله لا لم يجد شيئا  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام  
 ازكادهم جزا عنك المداهنات والافلاک  
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة  
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا  
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري  
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد  
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرتهم

بنده اشعري بل مذهب جبري پس  
 ومیزند با یکدیگر در حقیقت اختیار  
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجاز است  
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند  
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی  
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت  
 و اعلیٰ افعال یکجاست پس و هرگز تاثیر  
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جادات است بلکه وجود  
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را بر این  
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت الامر  
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد  
 حقیقت چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت  
 نه نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه را  
 نه اختیاری حاصل است نه قدرت ایشان

به اشاره لا در اول  
 مثل الفی کلمه العالم  
 کسب فیضه بخوار  
 به چنین که در اول  
 جو الفاعل قدس  
 و صیغه الاستسلا  
 المستلزمه  
 کلمات امر ربانی  
 از قول



وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ  
 الشَّائِرِ وَكَوْنِ الْجَمَلَةِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّدِ وَالْمَعْتَذِرِ الْعَمِيَّةِ  
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ  
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يَطْلُمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ  
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَانِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزَهٌ لِمَثْبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هِيَ النَّسَبَةُ فَخَلَّ  
 الْمَسْبُوبُ فِي قَلْبِ نَكَبٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ وَقَدْ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو  
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَسَلَّمَ وَلَا فَرْقَ فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلُومًا وَمَا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ  
 فِي الْأَفْعَالِ فَتَمْتَعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ  
 وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا يَبْدُو أَنْ

تأثیر سے قدرت ایشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نمودہ است  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ایشان در موضع متعذرہ  
 از کتاب مجید خود مدار تیرہ صرف بدون تأثیر  
 و لوقی بجمہ تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ایشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ایشان را اختیار سے حاصل بود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایا است علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود بہر نہجیکہ خواهد اما  
 نسبت ظلم با ایشان پس تکریم ثبوت اختیار  
 ایشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ  
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب  
 آن کردہ نشود و اما قول بضعفا اختیار پس  
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کہے دوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال  
 و صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی  
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست  
 و ان اول مسئلہ است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشتہ

در اسم  
 من لانه ان کل  
 انهم علیما ذیل  
 فیکون الذلین حادین  
 ذل ذل ذل الذلین حادین  
 انهم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم

در اسم  
 انهم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم  
 انفسکم انفسکم انفسکم



يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ  
 لَا يُلْقِي بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نَجْرِ الْعَشْرِ  
 وَالْمَقْدَرُ بِالْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْمُرَ  
 الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوَصْوَاءَ خَلْفًا هُوَ الْيَسِيرُ  
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَأَنَّ مَنْ كَلَّفَ مِنْ كَلِّهِ

وآهنتیت که بجهت حق تعالی تکلیف آید  
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت  
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف آید است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن  
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

در این حدیث بر این است که رحمت است

در این حدیث بر این است که رحمت است

در این حدیث بر این است که رحمت است



تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعِدُّ  
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَاءِ  
 تَبْسُرِ وَنَهَائِهِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 حَفَّتَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ  
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِي  
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنُ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي  
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 كَمَا سَأَلَ الْمُتَّصِبَةَ بِعِبَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز داد آنها یکدیگر  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد با اشاره نماز  
 او کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت او را سبحانه بر عباد و صعوبات آفرین  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

تفاوت  
 در احکام شرعی  
 در میان عوام  
 و اعیان

غالی



الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّمَا الْكُفْرُ الْأَعْلَى الْغَائِبِينَ  
 فَأَمَّا أَنْ تَرْضَى الظَّاهِرَ مُوجِبَ الْعُسْرِ  
 آدَاءَ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ تَرْضَى الظَّاهِرَ  
 أَيْضًا مُوجِبَ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكَ وَكَذَلِكَ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 اللَّهِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَهَى اللَّهُ بِ  
 كَلِمَتِهِ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُهُ  
 بَعْضَ الصَّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلَمْنَا كَلَامَهُمْ  
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا لِتَحْكَامِ الشَّرِّ يُعَدُّ  
 قَلْبًا أَعْتَبَارًا لَمْ أَصْلًا فَكَيْفَ يَصِحُّ لِحُجَّةِ  
 وَالْقَلْبِ فَإِنَّمَا الصَّاحِبُ لِلْحُجَّةِ وَالْقَلْبِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصَّوْفِيَّةِ الْقَبْلِ وَمَا  
 نَحَا لِقَوْمٍ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْصَّوْفِيَّةِ

بر شکر کان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و ارا حکام است همین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت عزرا برای ابطال آن من رسوم نفس  
 آماره و ازاله هوا جس آن وارد شده است  
 پس هوا نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 نقیض اندک جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم  
 هوا نفس پس با ندادن عسر هوا نفس موجود  
 و ارسه شود و چون هوا نفس با تکمیل نفس  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی  
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعیف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق با حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه و شایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح







الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاشِعِينَ  
 فَمَا أَنْ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرِيْفُ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِسْمًا مَرِيضًا  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلًا وَجُودِهَا نَفْسًا فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى  
 كَلِيَةً انْتَقَى الْعُسْرَ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاحْتَلَمَ أَنْ كَلَامَهُمْ  
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيْفِ بَعْدَ  
 فَلَا اعْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يَتَعَلَّقُ بِالْحُجَّةِ  
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش کمان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و مهر آئینه نماز و شوار است مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است  
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف  
 تقیض اندلجام وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود  
 دانسته شود و چون هوس نفس با کفایت  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقاً  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نباشد و او را اصلاً اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

شرح الشریف الطال رغم النفس الامرارة

شرح الشریف الطال



المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة  
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل  
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم  
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري  
 يجعل ويعترف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلاً نه بر وجهی  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح  
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف  
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت































بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش  
 ترا تمیز میشود و نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم افراس است چه عرش محمد و حجاب  
 و متفکرات العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیکند در روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم فیندازد که روح از تو بعید است مست  
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با جانازی میتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آزا در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه  
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم  
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است  
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و نیز استوار ادین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن











اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ  
 و آله اکسب ارباباً

کتاب دوم صدقہ و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صدور یافت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اٰلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَمْ نَمَّا وَكَلَّمْنَا بِمَا كَلَّمَا لِكَا  
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدانند یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان  
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنیست واقع شود و در نتیجه خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر  
 ظاهر احتیاج باشد و اشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت  
 ازلی جل جلاله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کرا ایشان را کفایت  
 خواهند کرد و اللہ یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کرا ایشان بے توسط پر کمال مکمل شود  
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد  
 گشته و سیر الے اللہ و سیر فی اللہ و سیر عن اللہ بالمد و سیر فی الاشیاء باللہ را با انصرام رسانید  
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که تبریت احم است کلام او  
 دواست و نظر او شفا حیایے و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانما سے  
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب  
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی  
 در بیان آداب ضروریہ  
 فرمیدانند



































































فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال  
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت  
 سلوک برین وجه جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرد و نیاید و با  
 چه منتهی غیر مرجع بعالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و کجی نماند اما فایده تواند نمود و هیچ منتها  
 را که برین وجه گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حقیقی و افرگرفته است از جهت روح از فواید استفاده میکند و از جهت نفس با او  
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برین وجه را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سکر است  
 لکن مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 سنج است و همان اندراج منشاء سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس ناما سکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنها هم صحت است که مناسب مقام دعوت است <sup>هذه</sup>  
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدی کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده  
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکن بیش از کسیت افاده  
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند  
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ اصل است  
 و بنیابت با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این کلام را در  
 بیان توجیه حق  
 تعالی در مقام  
 برزخیت و توجیه  
 خلق در مقام  
 برزخیت جمع شده  
 است که روح کلام  
 حجاب دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده  
 معاً او را حاصل است  
 بعضی از شایعین  
 ازین برزخیت  
 برزخیت زمین  
 اخلق و اسحق  
 میخوانند و شیخ  
 برین وجه را جامع  
 بین تشبیه و التزم  
 میگویند پوشیده  
 نماند که این هم  
 برزخیت که بنا بر  
 آن بر سکر است  
 لکن مقام شیخی  
 که بنیابت آن بر  
 صحت نیست زیرا  
 که نفسشان در  
 این مقام در  
 غلبات انوار روح  
 سنج است و همان  
 اندراج منشاء  
 سکر شده است و  
 در مقام برزخیت  
 قلب نفس روح  
 از یکدیگر جدا  
 است پس ناما  
 سکر را در آن  
 گنجایش نباشد  
 بلکه آنها هم  
 صحت است که  
 مناسب مقام  
 دعوت است



برقائے کمال عالم بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از جذوب بیشتر فائده گیرند  
 منتهی مجموع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی  
 راجح باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوجو نیست و مجدوب صاحب است و توجہ است بہت  
 کمال طالب پیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجدوبان حاصل سے شود  
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و جذب  
 و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چند توجہ است کہ توجہ نجات است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت  
 جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر  
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازد سلوک  
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجدوب ممکن را با فادہ عام  
 نصحت بہر دور تمام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد  
 و قابلیت کمال تحصیل برودہ تمام داشته باشند و صحبت این مجدوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ  
 دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور نسا نسبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است  
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت  
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و جذب و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چند توجہ است کہ توجہ نجات است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازد سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجدوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور تمام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برودہ تمام داشته باشند و صحبت این مجدوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور نسا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسئلہ چنانکہ در کتب مذکورہ در نفس است و توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و جذب و متوقف بود بر نفس روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چند توجہ است کہ توجہ نجات است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازد سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجدوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور تمام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برودہ تمام داشته باشند و صحبت این مجدوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور نسا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا











ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم  
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال  
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذات است عز ساطک آنکه بصفت موجوده زائده و طالع  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مر آن سرور را علی الصلوة و کانت کانت قابلیت اقصاف ذات است تعالی و تقدست  
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیک و علیک وسلم الصلوة و اللقیة و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که بصفت  
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا آمد از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است  
 بعضی از اشخاص محمد را تعالی امیر که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یحیی  
 و یمیت و اللقیة پس متن شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة رب الارباب  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة  
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتزعات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طالع  
 قابلیت  
 اقصاف  
 ذات  
 است  
 تعالی  
 و تقدست  
 مزین  
 صفات  
 را  
 گویند  
 قابلیت  
 که  
 وسایل  
 فیض  
 سایر  
 انبیا  
 اند  
 صلوات  
 الله  
 و  
 برکات  
 الله  
 علی  
 نبینا  
 و  
 علیک  
 و  
 علیک  
 وسلم  
 طلال  
 این  
 قابلیت  
 جامع  
 اند  
 و  
 کانت  
 فیض  
 اول  
 و  
 ثانی  
 جامع  
 محفل  
 او  
 طالع  
 که  
 بر  
 قدم  
 آن  
 سرور  
 علیک  
 و  
 علیک  
 وسلم  
 الصلوة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 وسایل  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 نیز  
 ایشان  
 را  
 جدا  
 است  
 که  
 بصفت  
 محمیان  
 را  
 و  
 وسایل  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 جدا  
 آمد  
 از  
 وسایل  
 وصول  
 فیض  
 ثانی  
 بخلاف  
 دیگران  
 که  
 یک  
 است  
 بعضی  
 از  
 اشخاص  
 محمد  
 را  
 تعالی  
 امیر  
 که  
 در  
 باب  
 حضرت  
 علی  
 الصلوة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 قابلیت  
 اقصاف  
 ساخته  
 اند  
 نشان  
 آن  
 عدم  
 فرق  
 میان  
 شیون  
 و  
 صفات  
 بلکه  
 عدم  
 علم  
 است  
 بر  
 مقام  
 شیون  
 و  
 الله  
 یحیی  
 و  
 یمیت  
 و  
 اللقیة  
 پس  
 متن  
 شد  
 که  
 رب  
 آن  
 حضرت  
 علی  
 الصلوة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 هم  
 در  
 مقام  
 شیون  
 و  
 هم  
 در  
 خانه  
 صفات  
 و  
 واسطه  
 وصول  
 سر  
 و  
 فیض  
 است  
 و  
 نیز  
 معلوم  
 گشت  
 که  
 وصول  
 فیض  
 مراتب  
 کالات  
 و  
 ولایت  
 آن  
 حضرت  
 علی  
 الصلوة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 و  
 اللقیة  
 سیرت  
 است  
 و  
 اعتبار  
 زیادتی  
 در  
 ایشان  
 از  
 مرتزعات  
 عقل  
 است  
 لهذا  
 محفل  
 ذاتی  
 مخصوص  
 او  
 گشت  
 و  
 کمال  
 آبهان  
 او  
 چون  
 از  
 راه  
 او  
 فیض  
 میگردد  
 ایشان  
 را  
 نیز  
 از  
 این  
 مقام  
 شرفی  
 بدست  
 آمد  
 و  
 دیگران  
 را  
 چون  
 واسطه  
 صفاتی  
 در  
 میان  
 است  
 و  
 صفات  
 موجوده  
 زائده  
 موجوده  
 اند  
 خارج  
 خصیص  
 در  
 میان  
 افتاد  
 و  
 بخشی  
 صفاتی  
 نام  
 ایشان  
 گشت  
 باید  
 است  
 که  
 قابلیت  
 اقصاف  
 هر  
 چند  
 اعتبار  
 است  
 و  
 وجود  
 زائده  
 در  
 وجه  
 صفات  
 موجود  
 اند  
 قابلیت  
 اینها  
 آنچون  
 قابلیت  
 در  
 رنگ  
 بر  
 از  
 میان  
 ذات  
 و  
 صفات  
 بلکه  
 میان  
 شیون  
 صفات







بعضی چون فیضی و سید باقر

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید  
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد  
و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد  
تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت  
در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا  
بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل  
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم  
چه از آن واقع است حق است که اگر محیست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است  
تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محیست عین و اثر در  
که میسازد و غیر او را اثر زایل نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن  
پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است  
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
در وجود ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حکایت هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمام خود آن شان باقی بیگردد تحداف فانی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر همان صفت در ظل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فنا است پس محمدی از جوع بقا بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود باقی گشته درین محل موجود صانع باشد بخلاف در صورت فنا که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتیاطا نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از مجموع و اصل عدم چه از آن واقع است حق است که اگر محیست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است تکلیف نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محیست عین و اثر در که میسازد و غیر او را اثر زایل نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن پس ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعدک است حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در وجود ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب



























چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و علی الصلوة والسلامه والحقیه اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلامه والحقیه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه الصلوة والسلامه نصیب و سایر انبیاء را علینیت و علیهم الصلوات والصلواته والصلوات  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی  
 قیوم الصلوات والقیات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان بن  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصیت جمال آفتاب در اجزای  
 طه کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و قیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی کفیلی است  
 انحر الکلاد به کل الله سبحانه علیه ذلک و کل جمیع نعمایه والصلوة والسلامه علیه  
 افضل انبیا به کل جمیع الانبیاء والمرسلین والصلوة والسلامه علیه افضل الصلوات  
 والصلوات

سعد بن عبدالله بن مسعود  
 را به صلوات انبیاست از  
 تجلیات صفات  
 طه در تمام فضیلت  
 کل تابان از درین  
 با این طه صلوات  
 و شکی نیست

کتاب معرفت  
 در بیان  
 طه در تمام فضیلت  
 کل تابان از درین  
 با این طه صلوات  
 و شکی نیست

کتاب مکتوب و وصفت مشاهیر و مشتم  
 والصلوات

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه  
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی شرفنا بمناجاة بعدة سید  
 المرسلین و حسبنا من الکتاب المنبغات فی الدین والصلوة والسلامه علی من مع  
 بنیان الضلالة و ترعه اعلام الهدایة و علی الابرار و خصیه الاختیار باید دانست که



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**